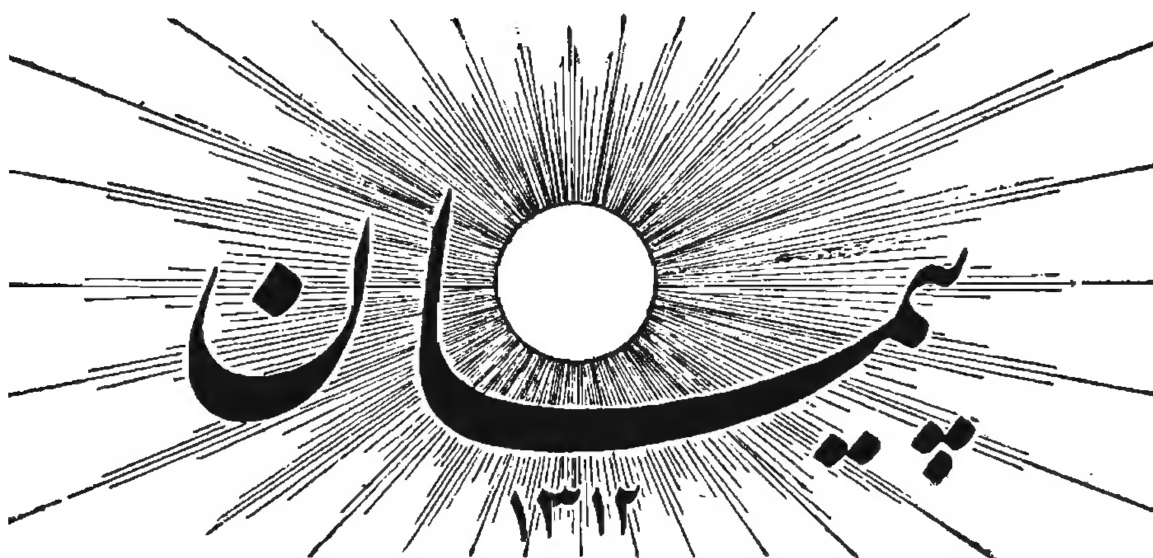


پیمان سال ششم

شماره سوم



سال ششم — خرداد ماه ۱۳۱۹ — شماره سوم

دارنده

کسروی تبریزی

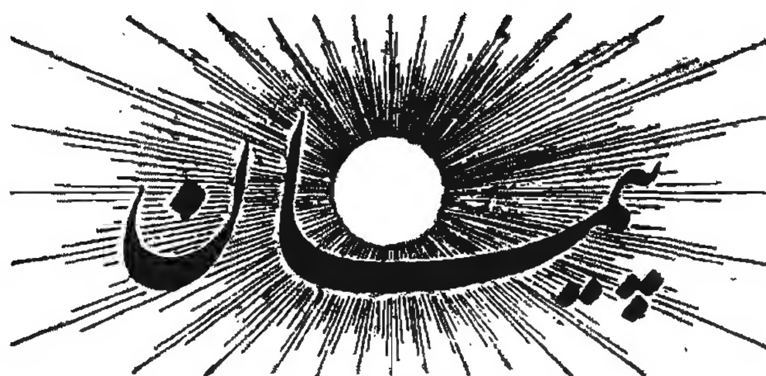
فهرست آنچه در این شماره چاپ شده

آگهی و خواهش

کسانی از خواستاران پیمان در تهران که همه ساله رسید فرستاده از ایشان پول گیریم اینك بفرستادن رسید خواهیم پرداخت و خواهشمندیم آنانکه درشهر نیستند خودشان پول را بفرستند.

نماینده پیمان در ساری

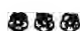
آقای طاهری شهاب درساری ومازندران نماینده پیمان‌هستند خواستاران آنجا پول را بایشان پردازند.



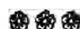
سال ششم　　　　خرداد ماه ۱۳۱۹　　　　شماره سوم

سخنانیکه باید بیاد سپرد

رهایی شما بسته به نیکی شماست ، بسته بآنست که براه آیید و از این آلودگیها و پرا کندگیها پاك شوید ، و اگر نشوید بجایی نرسید و پیش آمد های جهان هرچه باشد جز بزیانتان بسر نیاید . این نادانیست که کسانی این آلودگیهارا برو نمی‌آورند ومی نشینند و سخن از پیش آمد های جهان میرانند و خود را بهره مندازسود و زیان آنها وا مینمایند .



شما نیك باشید واز پیش آمدها نترسید . یکتوده غیرتمند و آراسته لگدمال پیش آمد ها نگردد و از میان نرود .



بدنهادی رابه پیشانی آدمی ننویسند . کسیکه گردن براستی نمیگزارد ، واندوه‌توده نمیخورد ، ودست ازخود خواهی برنمیدارد همین نشان بد نهادی اوست .



نیك و بد

-۲-

از زمینه هایی که ما امسال دنبال میکنیم یکی همینست وما درشماره یکم یکرشته سخنان در پیرامون آن نوشتیم و زمینه را روشن گردانیدیم واینك بسخنان دیگر می‌پردازیم.

۱ - پایه هایی که برای نیك و بدگزارده شود باید آنرا سست نگردانید

در باره نیك و بدکار تنها جدا کردن نیکها ازبدها وشناسانیدن آنها و گزاردن پایه (قاعده) هایی نیست . یك کار بزرك دیگر اینست که نگزاریم آنها را سست گردانند و از نیرو اندازند . باشد که خوانندگان‌خواست مارا ازاین سخن نخواهند دریافت . اینست با مثالی آنرا روشن می گردانیم :

چنین انگارید پدری بپسر خود پند داده چنین می گوید : «همیشه دربند تندرستی باش‌وبیش از اندازه نخور وهرخورا کی که زیان‌آوراست دست ازآن نگه دار» هرآیینه‌این پند در دل اوجای

گیرد و باندازه فهم و خرد آن‌جوان دروکار گر افتد . ولی این‌در جاییست که سخنان ناسازکار دیگری بگوش اونخورد واین‌دستور نیکی رااازنیرو نینداز‌دوسست نگرداند. مثلااگر یکی ازدوستانش با وی چنین گوید : «زندگی برای خوردن وخوابیدن و لذت‌بردن است . آدمی اگربخواهد دربندتندرستی باشد باید ازخوشیها چشم پوشد . هر کس دیریازود خواهد مرد. دیگرچشم پوشی ازخوشیها چراست ؟!..» این بدآموزی نیزکار خود راکند و هرآینه دستور پدری را از نیرو اندازد و جوان بیچاره را گیج و دو دل گرداند .

اینست معنی آنچه می گوییم : پایه هایی که برای نیك و بد گزارده شود باید آنرا سست نگردانید . این سخن درخورچون و چرا نیست و هر کسی با اند کی اندیشه آن را خواهد پذیرفت . ما نمیدانیم در روانشناسی اروپاییان هوشدار این بوده اند و چیزی در باره‌اش نوشته‌اند یانه . هرچه هست ما آن رابیچون و چرا میشناسیم و گواهیهای بسیار از تاریخ و از زندگانی امروزی ایرانیان در این باره در دست می داریم و اینك یکی از آنها را می‌آوریم :

درایران چون جنبش مشروطه آغازید چنانکه می‌دانیم‌نخست دانشمندان و درس خواندگان پیش افتادند و سپس نوبت بدیگران رسید . آنروز سخنها این بود : « باید ارج میهن خود را دانست ، و درراه نگهداری آن جان ودارایی دریغ نگفت ، ودرراه پیشرفت آن‌از خوشیها و سود ها چشم پوشید . . . » ، اینها را می نوشتند و می گفتند و داستانها ازمیهن دوستی‌اروپاییان و ازجانفشانیهای ایشان بگواهی می‌آوردند. این سخنان با شورشگفتی گفته وشنیده میشد

و بیگمان بود که دردلها جای برای خود باز میکند ، وخود چنین پنداشته میشد که در دلهای دانشمندان ودرس خواندگان که معنی کشور ومیهن را بهتر می‌دانند وازتاریخ بیشتر آگاهند بیشتر کارگر می‌افتدتا در دلهای دیگران . این‌چیزی بود که‌هر کسی می‌پنداشت ولی‌پیش‌آمدها وارونه‌آنرا نشان داد . زیرادیری نگذشت که میانه محمد علی‌میرزا با مجلس‌شوری کشاکش پیداشدوآزادیخواهان را زمان گفتار گذشته و روزگار کردار رسید، ودراین روزگارودرمیان کوششها و تلاشها بود که دانسته شد درسهای میهن دوستی و جان فشانی و مردانگی که داده شده بدلهای درس نا خواندگان یا کم دانشان کارگرترافتاده تابدلهای دانشمندان وپیشرفتگان . زیرا دیده شد بیشتر اینان ازجانفشانی باز ایستادند ، و با همه لافهای بسیاری که در دو سال گذشته زده بودندجزسستی و بیکارگی ازخودنشان ندادند ، و اینست هیچ کار ارجداری از آنان نمودار نگردید ، و بسیاری از ایشان گذشته از سستی و بیکارگی، پستی و بدنهادی نیز از خود نشان دادند زیرا در نهان بمحمد علیمیرزا بلکه بهبیگانگان گراییدند . این خود داستان شگفتی شد که هر زمان آشوبی بسر میخاست و زمان کوشش و جانبازی می رسید اینان ـ این دسته پیش رفتگان ـ خود را کنار می کشیدند و میدان را برای جانبازی ها و و مردانگیهای دسته کمدانشان باز می گزاردند ، ولی همینکه آن روزگار سپری میشد و زمان خود نمایی و سود جویی و بهره‌مندی پیش می‌آمد دو باره همانان خود را بمیدان رسانیده رشته کارها را بدست می گرفتند .

اگر یکدسته اند کی‌را ـ از دوسیدوحاجی‌میرزا ابراهیم آقا ، ومیرزا جهانگیر خان و آقا سید جمال و قاضی ارداقی ومانندآینها ـ کنار گزاریم‌دیگران نه‌تنها خشنودی بخش‌نبودندبرخی‌مایه‌رسوایی نیز شدند .

مردم در آن روز نادرستی های اینان را در نمی یافتند . ولی ما که تاریخ مشروطه را گرد آورده ایم و در پیرامون آن نیك اندیشیده ایم همه را میشناسیم . یکی از چیز هاییکه مرا بنوشتن تاریخ مشروطه بر انگیخت این بود که پیش‌آمد های سالهای اخیر ایران را نیك دانم ومردان را نیك شناسم و در گفتگو از آلودگیها و گرفتاریهای توده گواه ودلیل ازهمان پیش‌آمد ها بیاورم. اکنون در اینجا هم نیك توانم داوری کنم و این را روشن گردانم که درس خواندگان ـ یا بگفته خودشان فضلاء وادباء ـ برای چه از آزمایش بدانسان بد درآمدند وانگیزه ومایه این کار را هم نشان دهم .

چه این کاربیگمان انگیزه ای داشته ، وگرنه بهرچه یکدسته همهٔ بد درآیند . آری اگر تنها کسان چندی بیکاره وبد درآمده بودندی گفتیمی نیك و بد ، و بکاره و بیکاره در هر گروهی باشد . ولی سخن اینست که رویهمرفته اینان بی ارج درآمده اند ، و ازآن سوی دسته درس ناخوانده و کمدانش رویهمرفته نیك بودهٔ اند ، و از میانشان صد مرد بنامی پیدا شده . این جدایی میانه دو دسته و انگیزهٔ آنست که بایستی جست وما آنرا بدست آورده ایم .

درآن روز ها که آغاز جنبش می‌بود و پیاپی سخن از میهن دوستی و جانفشانی درراه توده و غیرت ومردانگی می‌رفت وهمگی

آنها را میشنیدندآینان ـ این دسته ادباء وفضلاء نیز آنها را میشنیدند و در دلهای خود جای میدادند ، و بیگمان آنها را براست داشته می‌پذیرفتند ، و خود را برای کوششهایی درراه کشور ومیهن آماده می‌گردانیدند ، چیزیکه هست دلهای ایشان همچون دیگران تهی نبوده و از پیش از آن سخنانی در آنها جا می‌داشته ـ سخنانیکه‌با این درسها و دستور ها ناسازگار می بوده ، و پیداست که آنها اینها را ، و اینها آنها را از نیرو می‌انداخته وسست میگردانیده .

خواهند پرسید :آن سخنان چه‌بوده ؟.. می‌گوییم: ازاینگونه بوده : «دستیکه بدندان نتوان برد ببوس » « عزت وذلت جز بتقدیر آسمانی نیست » و « دنیا چند روزه است و نیك یا بد می گذرد » و « گذشته گذشته و آینده نیامده و زندگی آدمی همین یکدم بیش نیست که‌باید قدرآن دانست واندیشه گذشته وآینده را ازدل بیرون کرد » و « اگر بعبرت نگری نور وظلمت و عدل و ظلم وموسی و فرعون همگی یکیست » . پیداست که مانخواهیم توانست همه آنها را بشماریم واینها را بعنوان مثل یاد کردیم .

کسانیکه از پانزده وشانزده سالگی که آغاز چیز فهمی‌است با اینها آشنا شده و بارها آنها را در کتابها خوانده و اززبانهاشنیده وباخوش گمانی ودلبستگی بسیار بدل سپرده بودند شگفت نیست که شورمیهن دوستی وجانفشانی ومردانگی‌درسرهای آنان نیرو نگیرد وبسیار سست باشد وآنان هنگام آزمایش بدانسان نا ستوده درآیند و مایه سرافکندگی شوند ؟!.

میدانم کسانی این را باسانی نخواهند پذیرفت و چون‌سختیست

که تازه‌میشنوند بچون وچراخواهند برخاست. ولی بدانند که‌جای هیچ چون چرا نیست و چاره جز پذیرفتن نمیباشد. دراین نزدیکی ها روزی اینرا باکسانی می گفتم، یکی نا اندیشیده و نافهمیده بـه خرده گیری برخاست و چنین گفت: «اینها که میشماریدافکارفلسفی است چه ربط باحساسات دارد؟!. وآنگاه چرا اینها با میهن‌دوستی و جانفشانی نمی‌سازد؟!..»

گفتم نیك کردی که‌ایراد گرفتی واین‌مرا خواهد برانگیخت که پاسخ گویم و زمینه را هرچه روشنتر گردانم: آنکه می گویی اینها اندیشه های فلسفی‌است تونامش راهر چه میخواهی بگزار، از اثرش نخواهد کاست. این سخن شما بیاد من می آورد آن را که درروزهای جوانی شبی درتبریز بخانه یکی ازخویشان رفتم و چون نشستم و اندکی گذشت شب چره آوردند. من دست نگه داشته و گفتم تازه شام خورده‌ام وازخوراك روی خوراك می پرهیزم. گفت: این شب چره است چه ربطی بخوراك روی خوراك دارد؟!.

چه خوش نام فلسفه برزبانها افتاده و یك کلمه فریب آمیزی شده! با دست خود ریشه خود را می کنید و با یك نام خشك فلسفه دلهای خود را خوش میگردانید!

شما اگرچند روزی کتاب حسین کرد بخوانید آن افسانه در شما کارگر باشد. اگر دوسه شب بسینما روید رفتار و کردار بازی گران بی اثر نماند. این چگونه تواند بود که کسانی بیست سال و سی سال با بدآموزیهای صوفیان و خراباتیان و دیگران بسر برند و اینها را در دلهای آنها اثر نباشد؟!. اینکه می گویید باحساسات‌چه

ربطی‌دارد؟! .. گویا فراموش می کنید که سرچشمهٔ همگی یکجاست

نیز می گویید : چرا اینها بامیهن دوستی وجانفشانی نمی‌سازد؟» باید بگوییم : معنی « نساختن » را نمیدانید ، وگرنه باین پرسش بر نمی‌خاستید . کسیکه باور کرده کوششها همه بیهوده است و خواری و ارجمندی یك توده ای جز با « قضا و قدر » نیست از چنین بد باوری چه‌چشم کوشش وجانفشانی‌توان داشت ؟! . کسیکه بر اینست که هیچگاه نباید پروای گذشته‌وآینده کرد وباید زندگی‌را همان یکدم دانست و تنها در بند خوشی آن بود از چنین کوتاه بینی چه چشم توان داشت که بامید پیشرفت آیندهٔ توده‌زندگی را بخود تلخ گرداند وازخوشیهای خویش درگذرد؟! .. کسیکه‌ستمگروداد گر و روشن وتاریك ، موسی وفرعون همه‌را بیکدیده می‌بیند وجدایی میانه آنها نمیگزارد واین‌را یك‌اندیشه بلندی‌میشمارد ،چه شدنیست که برستمگری وخودکامگی خشم گیرد و در راه جلوگیری ازآنها جانبازی دریغ نگوید ؟!. اینست معنی «نساختن» آن بدآموزیها با شور آزادیخواهی و میهن دوستی وجانفشانی .

هر کاریکه آدمی می کند و هرجنبشی که ازو دیده میشود سرچشمه آن اندیشه های اوست . شما از خانه خود بیرون آمده بدیدن فلان دوست می روید . آیا شما را به آن تکان جز اندیشه چه واداشته است ؟.. شما این بدآموزیها را کوچك می گیرید ولی نیست و برای خود یك تاریخچه بسیار درازی می‌دارد .

دیگری گفت : پس چگونه آنان با آواز آزادیخواهی تکان خوردند و در آن جنبش پا درمیان داشتند . گفتم بهتر است زمینه

روشنتر از این گردانم تاپاسخ این پرسش نیز دانسته شود . باید دانست که آدمی که یك سخنی یادمی گیرد ودردل جا میدهد این جلو گیر آن نخواهد بود که سخن دیگری را هم یاد گیرد و در دل جادهد. آمدیم که این دو سخن باهم سازش نداشتند در اینحال اگر خرد و اندیشه نیرومند است آن دو را با هم سنجد و داوری کند و هر کدام را که راست دید نگهدارد و باور خویش گرداند وآن یکی‌را کنار گزارد . ولی اگر اندیشه و خرد ناتوانست و راست از کج جدا نمی تواند کرد ، ناگزیر هردو را نگه دارد ودر دل جای برای هردو باز کند. چیزیکه هست آن اینرا سست گرداند واین آنرا ، وآنکس همیشه دو دل و گیج سر باشد .

ما برای این گواه بسیاری توانیم آورد . امروز هزاران کسان میباشند که نخست دیندار بوده و درس خوانده اند و چیز های بسیاری یاد گرفته اند ، و سپس نیز بروزنامه ها و کتابهای نوین رو آورده و صد سخنی از بدآموزیهای مادیگری و بیدینی خوانده ودر دل های خود جا داده اند ، و چون از ناتوانی اندیشه و خرد داوری میان آنها نتوانسته اند اینست هردو دسته را در دل نگهداشته‌اند و نتیجه این شده که بی آنکه خود بفهمند و بخواهند هرساعت رنگ دیگری از خود بیرون دهند ومابارها دیده ایم که کسانیکه یکساعت پیش هستی‌خدا را انکارمی کردنداین زمان درباره نیارستنی ها (که ما آنها را نمی‌پذیریم) ازدر کشا کش درآمده اند . دوباره می گویم: هزاران کسان ازاینگونه اند وشما می‌توانید در گفتار و کردار آنان باریك اندیشی کنید و این حال را آشکار دریابید .

آنان نیز همین حال را داشته‌اند و درس جانفشانی و میهن دوستی ومردانگی را که فرا گرفته اند در دلهاشان جا داده اند و بشور و تکانی برخاسته اند، ولی چون بادرسهای ناسازگار دیگری دریکجا بوده اینست شور و تکان سست بوده و آن نیرو پیدا نکرده که تا جانفشانی و سختیکشی‌شان پیش برد. تاهنگامیکه میدان تهی بوده و بیم جان و دارایی نمی‌رفته همراهی با دیگران می کرده اند ولی سپس که در میدان هماورد زورمندی همچون محمدعلی‌میرزا پیدا شده و بیم جان و دارایی رو نموده در اینهنگام بوده که آن شور و تکان سست ازکار افتاده و ناپدید گردیده و خواه و ناخواه درسهای دیگر (همچون: « دستی که بدندان نتوان برد ببوس» ویا همچون « دنیا چند روزه است و نیك یا بد می گذرد ») بیاد افتاده است و بدانسانکه‌می دانیم این کسان را از میدان میهن دوستی وجانفشانی بیرون برده است.

این داوری بهترشدی اگر ما توانستیمی نامهای آن کسان را نیز ببریم و رفتار هر یکی را در جنبش آزادیخواهی برشته نوشتن بکشیم، وما چون نمی‌خواهیم پرده دری کنیم ونام کسی را نمی‌بریم اینست زمینه یکرنك تاریکی بخود می گیرد. ولی آنانکه تاریخ مشروطه را خوانده اند و یا بخوانند این گفته ها بر آنان تاریکی نخواهد داشت. پیش‌آمد آزادیخواهی در ایران رازهایش بسیاراست و چند چیز دست بهم داده تا آن را ناانجام گزارده ولی هرچه‌هست یکی از انگیزه‌های ناانجام ماندن آن همین‌را باید گرفت.

در اینجا مثلی بسیار بجاست: چنین انگارید شما از کوهستانی

میگذرید وناگزیر ازگذشتن‌میباشید ودرآنهنگام که راه میپیمایید نگاه کرده ناگهان درپیشرو درچند گامی گرگی یا درنده بیمگین دیگری را خفته می بینید و ازترس بر سر جای خود می ایستید. کنون بگویید چکار کنید ؟!. نه‌اینست که اگرراه‌تنها آن یکیست ناگزیر شده وترس را کنار گزارده وپیش رفته وبا گرگ نبرد کنید، ولی اگر راه‌تنها یکی نیست خودرا برنج نینداخته آهسته براه‌دیگر برمی گردید ؟!..

این مثل از هرباره راست است. آن کسان راه میهن دوستی و کوشش و جانفشانی را گرفته می رفتند، و این کار از آنان از روی فریبکاری یا ازروی ناچاری سر نمی‌زد. خود بدلخواه جنبشی کرده وگامهایی بر میداشتند. ولی ناگهان در پیشرو جنگ وخونریزی و گزند و زیان را دیدند و از ترس برسر جای خود ایستادند و چون راهشان تنها آن یکی نمی‌بود وراههای دیگری نیزمی‌شناختند این بودآهسته‌آن راه‌را رها کردند وخودرابگزند نینداختند. ولی‌ستار خان‌ویفرمخان ودیگران جزراه‌مردانگی وجانفشانی را نمیشناختند و هرگز بد آموزیهای خراباتیگری و صوفیگری و مانند اینها بگوششان نخورده بود، از اینرو ترس را کنار نهادند ومردانه پیش رفتند و از گزند و زیان نترسیدند.

خواستمان گفتگو از تاریخ مشروطه نیست. این را برای گواهی یاد کردیم. گفتگو از نیك وبد میداریم. وچنانکه گفتیم برای‌اینکه مردم نیك وبد را بکار بندند و نتیجه درست بدست آید باید بنیاد استواری برای آنها نهاد وازسخنان پراکنده جلو گرفت تاچیزهای

نسازنده بمیان نیاید و مردم را دو دل نگرداند.

روشنتر گویم: باید برای زندگانی راه شناخته و کرانه داری در میان باشد، وهر کس نتواند آنچه پنداشت برزبان راند و بهوس سخن از نیك و بد گوید. بسیار چیز هاست که خوش نماید و سرا پازیان باشد، وبسیار چیزهاست که ساز گار نماید وخود ناساز گار باشد. آنکه یکروز نشسته و دهان باز کرده و چنین گفته: «زندگی همین یکدم است و باید آن را بخوشی گذرانید و دربند گذشته و آینده نبود» این را یك اندیشه گرانبها پنداشته و از زیانهای بسیار بیمناك آن آگاه نبوده. آنکه روزی بسخن در آمده وبهوس چنین سروده «دستیکه بدندان نتوان برد ببوس»، آن را یك پند سود مندی شمرده و این ندانسته که ریشه مردانگی و آزادگی را بر می‌اندازد. آنکه پایه پندار را هر چه بالاتر برده وتا آنجا رسیده که نیك و بد وتاریك و روشن و موسی وفرعون را یکی شمارد این را یك پیشرفت بزرگی درراه عرفان شناخته واین ندانسته که ازخرد بسیار دور است و باپیشرفت زندگانی هیچ نخواهد ساخت.

۲- شناختن نیك وبدكار آسانی نیست

این داستان «نساختن» یکی از آزمایشگاهها، یا بهتر گویم: یکی ازلغزشگاهها میباشد، ودراینجاست که دروغگویان وهوسبازان شناخته گردند و پرده ازروی کارشان برافتد. دراینجاست که معنی درست راهنما شناخته‌شودوهر کسی آن را دریابد. ماچون میگوییم. «نساختن»، آخشیج هم یا وارونه یکدیگر بودن دوچیزرا نمیخواهیم تنها آخشیج یا وارونه هم بودن‌نیست که باید «نساختن» نامید. خود

« دو چیزبودن » نیز نساختن است ، و چون شما مردم را بکار هایی بیهوده ای بر انگیزید و سرگرمشان دارید این خود با پیشرفت زندگانی نخواهد ساخت و مایه پس ماندن توده خواهد بود . زیرا بخشی از هوش و کوشش مردم بان بیهوده کاریها رفته وجز کمی در راه پیشرفت زندگی بکارنخواهد رفت .

این یك قانون همگانیست . یکچیز را بچند بخش کنی از نیروی آن کاهد. شما هنگامیکه کتاب بدست گرفته اید ومیخوانید اگر بگفتگوی پیرامونیان نیز گوش داریدهوشتان بدوبخش گردیده و از نیرو کاهد و نتیجه این باشد که نه کتاب را نیك فهمید و نه آن گفتگو را نیك فرا گیرید . اینست می گوییم : « دو چیزبودن » خود نساختن است . می گوییم : باید در زندگانی آرمانی بدیده گرفت و بسوی آن پیش رفت وهرچه که باآن پیوستگی نمیدارد ودر رسیدن بان ما را یاری نمی‌تواند بیهوده اش شناخت وبیکبار دوری گزید و هوش و کوشش مردم را از نیرو نینداخت . هم از انیروست که در گفتگو از دین می گوییم : باید دین‌بازندگانی یکی باشد وزندگی جزاز راه دین پیش نرود ، تا دوتایی درمیان نباشد وهوش‌و کوشش مردم بدو بخش نگردد .

در زمینه «نساختن» نکته های باریکتر از این هست ، و ما چون تاکنون سخنی از آنان نرانده ایم ونامی‌بروی آنها نگزارده‌ایم اینست بهتر می دانیم با مثلهایی آنهـا را روشن گردانیم و راستی اینست که اینگونه نکته ها را در میان داستان و مثل بهتر توان در یافت .

یکی از هوا خواهان پیمان که خود جوان دانشمندیست (آقای امام) می گوید در بوشهر در انجمنی یکی سخن از زندگانی یك شاعری می‌راند و ستایشها می‌سرود و چنین می گفت: «این شاعر میهن پرست بوده» و دلیل می‌آورد که شعر ها درباره شهر خود و درستایش آب و هوای آنجا گفته است. می گوید: من تاب نیاورده بایراد برخاستم و من هم سخنی رانده معنی درست شعر و اینکه در کجا بجا و در کجا بیجا باشد بازنمودم. (۱)

گفتم: همین می‌سزیده که کرده اید. باید از سخنان پوچ و بیپا جلو گرفت. گفته‌آنمرد زشتیش بیش از آنست که دربیرون دیده میشود. اینگونه گفته ها ریشه میهن دوستی را براندازد. نه میهن یك شهر اسپت و نه ستایش زبانی میهن دوستی تواند بود. دوست داشتن هر کسی شهر خود را چندین ارجدار نمیباشد وچیزیست که نیکان و بدان همه آن را دارند. اگر راستی را بخواهند سر زمین یا کشور یا شهر هیچیك را میهن نتوان شمردن، و باید گفت چون یك توده سود و زیان خود را یکی ساخته اند و در آسایش‌وآزادی یکدیگر کوشش و جانفشانی دریغ نمی گویند و همه باهم چون یك خاندان زیست می کنند، این بستگی و همدستی است که گرانمایه و ارجدار است و معنی درست میهن این میباشد. اینکه کشور را میهن می‌نامندبرای آنست که توده درآن‌می‌زیند وآنجاراخانه‌خود گرفته‌اند وبرای آسایش خود به‌آبادی آن می کوشند. وگرنه دل بستگی بکوه و زمین چندین ارجدار نتواند بود.

---

(۱) آن سخنان را چون بیرون از زمینه گفتار است در اینجا نیاورده ایم.

این معنی میهن است و چنانکه می بینیم معنی گرانمایه و ارجداریست. بسیاری این راندانسته‌اند و آنرا خوارمی‌دارند و بارها میگویند: «اینهمه دلبستگی بمیهن برای چیست؟!.. ما میخواهیم آسوده‌زییم‌دراینجا نباشد در آنجا باشد» و پیداست که این سخن بسیار بوچ است ومعنی‌میهن جزاین میباشد.

اما دوستداری میهن (یا بگفته مردم پرستش آن) بیگمان با زبان نتواند بود. دوستداری میهن در بند پیشرفت و فیروزی توده بودن و در راه این آرزو کوشش دریغ نگفتن و اینگونه کار هاست که‌هم بزرك وارجدارمیباشد وهم نتیجه های گرانمایه‌ازآن برخیزد. از ستایش زبانی و سخن پردازی هیچ سودی نتواند بود. مردمی که میهن دوستی‌را سخن پردازی شناسند همین نمونه بی‌خردی ونادانی ایشانست، و آنگاه همین ریشه میهن دوستی را از میان ایشان براندازد. درجاییکه باچند سخن میهن‌دوست توان بودن دیگرچه جای آنکه کسی‌بکوشش وتلاشی برخیزد؟! دراینجاست که‌میگوییم معنی نساختن را نمی‌دانند. نادانك برای آنکه ازیك شاعری‌ستایش کند آب بریشه غیرت و آزادگی می بندد.

مانند این داستانست آنکه یکی از آنانکه دینی بنیاد نهاده و کتابی‌وآیینی بدست گروهی‌داده‌چنین‌می گویند که گفتاری نوشته و در آن چنین گفته: «هر کس این گفتار را بخواند مزد صد شهید پیدا کند»، و بی‌آنکه خود دریابد با همین سخن تیشه بریشه دین وآیین خود زده است. زیرا «شهید» که در کتابهای دینی یاد شده کسی‌راگویند که در راه خشنودی خدا کشته گردد و اینست آن‌را

گرامی دارند و جایگاه بلندی پیش خدا برایش شناسند. ما نیز این را براست می‌داریم و اینگونه کسانی را ارجمند می شماریم. زیرا شهیدهم کارش بزرگ باشد وهم نتیجه‌بزرگی‌ازآن بدست آید. چنین انگارید بشهری دشمنان رو آورده اند و ترس زنان و بچگان رافرا گرفته، در چنین هنگامی اگر یکدسته مردان از جان گذرند و غیرتمندانه بجلو شتابند وجنگ کنند و کسانی از آنان بخاك افتندو کشته‌شوند ودیگران دشمن بیدادگررا بر گردانیده فیروزمندبشهر باز گردند، این کار آنان از هر باره بزرگ و ارجمند باشد. زیرا از یکسو از جان که گرانمایه ترین و شیرینترین چیز هر کسیست گذشته باشند، واز یکسودرسایه مردانگی ایشان هزاران خاندانها از گزند رهند و شب را آسوده خوابند، و هزاران مردان زنده مانده و ازنابودی رها گردند. باید آنان را ـ چه کشته شدگان وچه فیروز بازگشتگانشان‌را ـ گرانمایه‌شمرد. اینست معنی‌شهید واینست راز آنکه برایش جایگاه بلندی باورمیدارند. اکنون اگر یك بنیاد گزار دین بر خیزد و چنین گوید: «هر کسی این گفتار را خواند مزدصد شهیدپیدا کند»، وبدینسان مردان بیکاره ای راتنها بپاداش اینکه در کنج اطاقی نشسته و یك نوشته ای را خوانده اند صد بار بالا تر از کشتگان راه خدا گرداند نتیجه‌آن باشد که شهیدی یا کشتگی در راه خدا بسیار بی ارج گردد و دیگر کسی بجانفشانی درراه مردانگی و آزاده مردی برنخیزد. گذشته از آن درحالیکه می‌توان درخانه نشست‌ویك نوشته ای‌راخواند و بی‌هیج رنج وآسیبی صد بار شهید گردید دیگر چه نیاز بآنکه کس بجلو دشمن شتابد

و رنجها کشد وجان بازد وتازه یکبارشهید گردد . می‌بینید چگونه با یکسخن هوسمندانه ریشه همه چیز را بر انداخته است ؟!..

شمااگر کارگاهی‌داریدو در آن کارگرانی بامزدبکارگمارید لیکن‌یك آگهی‌هم‌میان ایشان‌بدینسان‌پراکنده کنید : « هر کسیکه بیاید و در پیشروی من ایستد وچند کلمه ستایش از من بسراید مزد صد کارگر باو خواهم پرداخت » . آیا در آن کارخانه دیگر کسی کار کند ؟! آیانه‌اینست که هریکی از کارگران‌بجای‌آنکه یکروز رنج کشند ومزد یك کارگر ازشما بگیرند از روی آن آگهی در پیشرویتان ایستاده و چند کلمه ستایش سرودة و مرد صد کارگر گیرند ؟!.. آیا نه اینست که شما با یك آگهی بنیاد کارخانه را بر انداخته اید ؟!..

نپندارید تنها با یك کیش دشمنی مینمایم · از این لغزشها در همه کیشها هست و بیهوده نیست که همه آنها از کار افتاده . بیهوده نیست که شرقیان بدینسان بیکاره شده اند .

در سال گرانی ما با چشم دیدیم که بسیاری از توانگران به خویشان‌وهمسایگان گرسنه خوددستگیری نکردند ، وآنان چون از گرسنگی مردند بخاکشان نسپردند . ولی همینکه یکی دو ماه گذشت و راه عراق که بسته بود باز گردید کاروانها بسته و بآهنك زیارت روانه گردیدند . این چگونه توانستی بود ؟!.. آیا آنکسان خدا ناشناس وبد کردار بودند ؟. ما بسیاریرا می شناختیم که چنین نبودند .آیاآنان نشنیده بودند که بایددست همسایگان وخویشان را گرفت ؟!.. نیك میدانیم که شنیده بودند . پس بهرچه‌بود که آن رفتار

را کردند ؟!.. اگر بخواهیم سرچشمه وانگیزه این رفتار آنان را باز نماییم باید بگوییم آنان دستوردستگیری ازناتوانان را شنیده بودند و میدانستند، ولی اینراهم شنیده بودند که هر کسیکه بزیارت برود بهشت برو واجب گردد و همه گناهانش آمرزیده شود. اگر دستگیری از همسایه را یکبار شنیده بودند این را صد بارشنیده بودند. اینست در دلهاشان جا بیشتر باز کرده بوده و پیداست که با چنین نویدی که شنیده و باور کرده بودند دیگر نیازی بهیچ کار دیگری نمیداشتند، و ازهیچ گناهی نمی‌ترسیدند. درجاییکه با یك زیارت همه گناهان آمرزیده شود و بهشت واجب گردد بکار دیگری چه نیاز ماند؟.

۴- نتیجه هاییکه از این سخنان بدست می‌آید:

اینها مثل است و از همه آنها ما دو نتیجه را میخواهیم، و آن اینکه گفتیم: « پایه هایی که برای نیك و بد گزارده شود باید آن را سست نگردانید »، و هم « گفتیم شناختن نیك و بد کار آسانی نیست» ؟!.

ولی در اینمیان چند نتیجه دیگری نیز بدست می‌آید که هر یکی به تنهایی زمینه ارجداریست.

نخستین نتیجه اینکه نباید مردم را در گفتگو از نیك و بد آزاد گزاشت. زیرا اگر آزاد گزارده شوندهر سخنی که یکی گوید دیگری وارونه آن‌راگوید و از اثراندازد. چنانکه ما نمونه این را نشان دادیم و زیانهای بزرگی را که ازآزادی شعرا و کتاب نویسان زمان مغول پدید آمده باز نمودیم.

هوس آدمی پایان ندارد وبارها دیده میشود که یك کسی سخنی

را که امروز سروده وبگمان خود قاعده ای برای نیك و بد گزارده فردا بهوس وارونه آن را گوید وخود سخن خودرا از اثر اندازد . ما صد ها مثل برای این توانیم آورد . همان کتابها که گفتیم بهترین مثلها را دراین زمینه در برمی‌دارند . شما هریکی ازآنها را بگیرید وارونه گوییهای‌فراوان درآن توانیدیافت . مثلا در کتابیکه یکی به نام «اخلاق» نوشته و پیاپی بند ها سروده تا گهان میبینی آن گفته‌ها را فراموش ساخته وشاعرانه چنین مینویسد : « صباغ ازل درخمخانهٔ خلقت قماش‌طینت هر کسی‌رابا رنك ثابت دیگری رنك کرده . الشقی شقی فی‌بطن‌امه والسعید فی بطن امه». این را می‌نویسد ونمی‌گوید اگر چنین است و آدمی نیکی پذیر نیست پس آن پند ها که من نوشته ام برای چیست ؟!..

شما اگر روزنامه ها و مهنامه های ایران را از بیست و چند سال پیش بسنجید خواهید دید بیشتر آنها همواره دو رشته آخشیج هم را دنبال کرده اند . بدینسان که از یکسو گفتارها درباره راستی ودرستی ومیهن دوستی ونیکوکاری‌نوشته اندوبگمان خود کوشش هایی درراه نیکی توده بکار برده اند، و ازیکسو پیاپی بدآموزیهای مادیگری اروپارا که زندگی را جز نبرد نمی‌شناسد و بهر کسی راه میدهد که دربند هیچ چیزی نبوده وپروای هیچکس نکند از روزنامه های اروپایی ترجمه کرده در میان ایرانیان پراکنده گردانیده و بگمان خود دانشهایی را رواج داده انـد ، و از این راه مردم را فرسنگها ازنیکی وراستی ودرستی دور ساخته اند . کار بانجارسیده که بنویسند فلان‌پرفسور گفته شرم‌یك بیماریست وبایدبچاره کوشید

وآنرا از خود دور کرد . کسانیکه بمردم پند میدهند و چشم نیکی از آنها میدارند شرم را که سرچشمه صد نیکیست درد نامیده مردم را بەدور گردانیدن آن‌وامی‌دارند . اینست نمونه ای ازبیراهی آنان .

بدتر اینست که ماهر لغزشی که از آنان میگیریم میخوانند وپاسخی نمی‌توانند و ناگزیرشده می‌پذیرند . ولی‌هیچی بروی‌خود نیاورده گمان میکنند لغزششان همان بوده و بس ، و اینست راه‌خود رادنبال میکنند ، و می‌بینی‌این بارخطا های دیگری پدید میاورند . این‌خود بیچار گیست . نمیدانم ازاین کار خودچه لذتی می برند که دست‌نمیتوانند برداشت ؟! آخردراین چندسال که این‌راه راپیموده‌اید جز زیان بکشور وتوده خودچه نتیجه برده اید ؟! .

اینان نمیدانند که‌لغزش‌بزرك ایشان همان جدا سریست. همان کار توده را بازیچه هوس گرفتن است و تا از آن دست برنداشته‌اند هر روز بخطای دیگری دچار خواهند بود . بار ها گفته ایم اگر شناختن نیك و بد ودانستن راه زندگانی‌باین‌آسانیست که هر کسی بتواند درآنحال چه نیاز بگفتن شماست ؟! . آیا نه‌اینست که همه مردم خودشان شناسند وتوانند ؟! . اگر باین آسانی نیست وبرای دانستن و شناختن آن سرمایه دربایست است در اینحال بایددیدآن سرمایه چیست وچه کسی آن را دارد .

من نمیگویم شما نمی توانید نیك و بد را بشناسید . چنین می‌انگارم که میتوانید و باز چنین می‌انگارم که سخنی گفته اید و یکرشته‌ نیکیها و بدیها را نشان داده اید . ولی در حالیکه میدان باز است ودیگری نیز تواند باندیشه و دلخواه خود سخن دیگر

گوید و وارونه گفته شما را آورد و گفته شما را از اثر بیندازد آیا از این کار جز دو دلی و درماندگی مردم چه نتیجه تواند بود ؟ ! .

دومین نتیجه که از آن سخنان بدست می آید اینست که کتاب هاییکه از قرنهای گذشته بویژه از زمان مغول و پس از آن باز مانده و همچنین کیشهای گوناگون و راههای پراکنده ای که یادگار همان زمان هاست یك زیان بزرگی را در بر میدارد . زیرا بدآموزیهای آنهابا اثریکه در دلها دارد وجایگیر تواندبود هرآموزش دیگری را از اثر اندازد و سست گرداند و چنانکه نشان دادیم این یك چیز ناگزیریستو تا اینها درمیانست امیدی بهنیکی توده ایران نتوان بست.

با آیین طبیعت نبرد نتوان کرد . بدانسان که شما نتوانید از یکسو هر چه میخواهید بخورید و از یکسو تندرست باشید و این در دست شما نیست هم بدانسان نتوانید چند رشته بد آموزیها را در دل جا دهید و با اینحال دارای اندیشه و فهم درست باشید و خون گرم دارید ، و این نیز دردست شما نیست . شما باینها نام فلسفه یاادبیات یاهرنام دیگری میخواهید بگزارید ازاثرش نخواهد کاست.

ازاینجا خواهید دانست که آنهمه دلبستگی که شرقشناسان اروپا بااین کتابها وبدآموزیهامی نمایند و کوششها درراه زنده نگهداشتن و رواج دادن آنها می کنند بهرچیست و این بد خواهان زیرك شرق چه نتیجه را میخواهند . نیز خواهید دانست که آنهمه ایستادگی ما دربرابر اینها و تلاشهایی که بکار می بریمو همیشه یادآوری میکنیم از چه روست و چه چیزی ما را باین برانگیخته است .

درخور شگفت است که کسانی می‌روند و سالها رنج می‌برند و درس میخوانند و دانش می‌آموزند و اینها را که از دربایست‌ترین دانشهاست نمیدانند، و بدانسان فریب‌بدخواهان را خورده‌تیشه‌بریشه خود می‌زنند. در اینجاست که باید فهمید آدمی چه ناتوانست وچه بیچاره است. باید فهمید که از رستگاری چه اندازه دور است.

در سال دوم پیمان که ما گفتارها درباره اینها نوشتیم بسیاری رنجیدگی نمودند و چون دسته‌های دیگری در میان بود یکدسته با ما دشمنی نمودند و از نادانیها باز نایستادند. ولی ما یکچیزیکه می دانستیم بد است وزیانهای بسیار میدارد نمی‌توانستیم چشم از آن پوشیم. اینست پروای آن نادانیها نکردیم و نخواهیم کرد.

شگفت‌تر آنکه کسانی دراینجا وآنجا نشسته و گردن کشیده و فیلسوفانه بسخن پرداخته چنین می گویند: «اولین اشتباه پیمان همین‌بود که باادبیات مخالفت کرد ومردمرا باخود دشمن گردانید» چه زشت است که آدمی نادان باشد و خود را بدانایی زند. یکی نمیگوید تواگر نوشته های پیمان‌را خوانده‌ای آنچه ایرادبآن نوشته ها می‌داری بگو، واگر نخوانده‌ای پس‌چه جای گفتگو ازآنست؟!. چه جای آنست که دشمنی مردم را برخ ما بکشی؟!.

یکدسته تاچه اندازه ساده‌درون باشند که نیندیشید وازخود نپرسند که اروپاییان که‌دشمنان بد خواهی‌بهرها می‌باشندبرای‌چه به رواج یکرشته کتابهای کهن ما می کوشند؟!. برای‌چه‌آنهمه پولها دراین راه می‌ریزند؟!. اگر اینها بزیان مانیست چه سودی دیگری به آنان دارد؟!. ببینید چنین چیزی تواند بود که یك‌توانگری‌در

ایران بمیرد و هنگام‌مرك چنین سپارد که فلان اندازه از دارایی‌مرا جدا کنید و در راه چاپ کردن کتابهای کهن کشور چین یا تبت بکاربرید ؟ !.. آخر این توانگررا با کتابهای یك کشوربسیار دوری چه آشنایی هست و چسودی را از چاپ کردن و رواج دادن آنهسا برای خود چشم میدارد ؟! . یك چنین کاری بسادگی تواند بود ؟!.

چنانکه گفتیم این ها هر یکی به تنهایی زمینه ارجداریست و مادرآینده باز از هر یکی سخنانی خواهیم راند . ما چشم میداریم که خوانندگان اینها را نیك خوانند و نیك اندیشند و با یاکدلی وغیرتمندی خودبما یاری کنند. دردهای ایران اینهاومانند اینهاست. ایرانیان در فهم و اندیشه بر بسیاری از دیگران برتری دارند وبرای پیشرفت شایا تر می باشند و آنچه دست و پای ایشانرا بسته همین گرفتاریها و مانند اینهاست .

مادرجای دیگر گفته ایم دربسیاری ازایرانیان دونیروی روانی که فهم و داوری خردباشد ازکارافتاده . (۱) این سخن‌را ناسنجیده نگفته‌ایم وبسیار درست است، وانگیزه آن همین کتابها وبدآموزی هاست . زیرا بدانسان که اگر کسی‌خوراکهای ناسازگار هم خورد معده آنها را هضم کردن نتواند و ازکار افتد‌هم بدانسان اگر کسی اندیشه های گوناگون ناسازگار را دردل جا داد ناگزیر فهم‌وخرد از جدا کردن آنها از یکدیگر و شناختن راست از کج فروماند و کم کم ازکار افتد . این چیزیست که ما بیگمان می دانیم وهمیشه دنبال خواهیم کرد .

---

(۱) شماره چهارم سال پنجم دیده شود

پیشنهاد و درخواست

کلمه «حس» که در فارسی بکار میبرند بچند معنی می‌آید . از جمله بدو معنی می‌آید که اگر چه نزدیك بهم است یکی نیست و ما باید آنها را جدا گیریم و برای هرکدام نام دیگری آوریم . برای روشنی سخن مثلهای پایین را یاد میکنیم :

شما یك جانور سهمگین را میبینید و از آن میترسید، سخن درشتی را ازکسی میشنوید خشمناك میگردید، خوراك خوشمزه ای را میخورید ولذت از آن میبرید وهمچنین مانند اینها .

در این مثلها هم دیدن و شنیدن وچشیدن را حس میخوانند (حواس پنجگانه) و هم خشم و ترس و لذت را در حالیکه دو رشته از هم جداست ومیتوان گفت اینها نتیجه آنهاست وبهرحال ما در گفتگو از نیروهای روانی ناچاریم اینها را ازهم جدا گیریم وبرای هررشته نام دیگری داریم، و چون برای رشته نخست (دیدن وشنیدن وچشیدن و مانند اینها) کلمه «دریافت» را میداریم و می‌آوریم میباید برای رشته دوم (که ترس و خشم و رنجش و خشنودی و شور و اندوه و شادی و دوستی و دشمنی و شرم و امید و نومیدی و مانند اینها باشد) نام دیگری ازفارسی پیدا کنیم واینست میخواهیم خوانندگان در این باره از آگاهی و اندیشه خود بما یاوری کنند وکلمه ای را که می شناسند و بجا میدانند بنویسند و این گذشته از آنکه یك یاوری بکار پیمانست خود یك یادگاری در زبان فارسی گزاردن میباشد و ما بنام سپاسگزاری بکسیکه درست ترین یا بجاترین کلمه را پیشنهاد کند و پیشنهاد او پذیرفته شود دو بخش از تاریخ هجده ساله را ارمغان خواهیم کرد .

اگر از این پیشنهاد نتیجه درستی بدست آمد خواهیم توانست برای پیدا کردن بسیاری از کلمه ها همین رفتار را کنیم .

نامه سرباز

یکی از پایه های زندگانی

در این ماه دو نامه یکی از آذربایجان و دیگری از خراسان رسیده که با آنکه هر یکی از جای دیگری بوده هردوی آنها دریکزمینه پرسشهایی کرده اند و من بهردو یك پاسخ نوشتم، و چون پیداست که اینگونه پرسشها دردلهای بسیاری هست اینست بی‌آنکه نامه ها را بیاورم پاسخی را که داده‌ام می نویسم ودرپیرامون هر تکه ای سخنانی برای روشنی‌آن می‌فزایم. پرسشها را خود خوانندگان خواهند دانست، واین ورزش اندیشه ای برای ایشان خواهد بود که از پاسخها پی به پرسشها برند. اینك پاسخی که داده شده تکه تکه آورده میشود:

هر توده ای باید خودش نیك گردد و شایای زندگی باشد، و این بگردن بخردان وغیرتمندان توده است که بکوشند و آن را بنیکی آورند.

باید دانست زندگانی را قاعده های استواری هست وپیشرفت وپسرفت وده ها همه از[1] روی آن قاعده ها باشد. اینکه در ایران شاعران جهان‌را نکوهش کرده اند و آن را «دون پرور» و«بیوفا» و«بدخوی» خوانده اند اینها گفته های بیمغزی است که میباید بدور انداخت وفراموش کرد. جهان از روی یك آیینی میگردد وآن را باکسی مهر و دوستی ویا کینه ودشمنی نتواند بود.

دانشها که امروز هست (از فیزیك و شیمی و ستاره شناسی وپزشکی و روانشناسی و مانند اینها) هرکدام از آنها یکرشته از کار های طبیعت و یا گیتی را گرفته و زمینه جستجوها وگفتگو های خود گردانیده، وچون شما بآنها پردازید خواهید دید هریکی در زمینه خود بیکرشته قاعده های استواری دست یافته، و خود از دست یافتن بآن قاعده ها بوده که دانش پیدا شده،

زندگانی آدمیان ، و رفتار توده ها با یکدیگر ، و پیشرفت‌وپسرفت‌آنها نیز قاعده های استواری دارد و خوشبخت آن مردمیست که این قاعده ها را بشناسد و همیشه در پیش چشم دارد و از روی آنها زندگی کند و چنین توده ای هرآینه فیروزمند خواهد بود. یکی از آن قاعده ها اینست که میگوییم: «هر توده ای باید خودش نیك گردد وشایای زندگی باشد» .

چون همیشه می پرسند توده چگونه نیك شود وهمیشه آرزوی زورمیکنند و کار را بگردن دیگری می‌اندازند اینست میگوییم: «این بگردن بخردان و غیرتمندان است که بکوشند و توده را بنیکی آورند» .

ما درشماره گذشته راه پیشرفت راستیها را نیك باز نموده ایم . برای پیشرفت آنها بزور یا نیروی دیگری نیاز نیست .

رهایی شما بسته بنیکی شماست . بسته بانست که براه آیید و از این آلودگیها و پراکندگیها پاك شوید ، واگر نشوید بجایی نرسید وپیش‌آمدهای جهان هرچه باشد جز بزیانتان بسر نیاید .

بسیاری از مردم چشم به پیش آمد های جهان دوخته اند ، و شما هر گله ای که از آلودگی خویها و از پراکندگی اندیشه ها بکنید پاسخ داده‌گویند : «انشاءالله خوب میشود ، صبرکن فلان‌کار بشود» . این از بدترین نادانیهاست . گذشت زمان هیچگاه نیکی‌نیاورد ودرخت آرزو بارندارد . چنانکه در زندگانی خودی اگر کسی نکوشد ودرپی نان و آب و رخت نباشدگرسنه و لخت ماند و از گذشت زمان دری بروی او باز نشود ، در زندگانی توده ای نیز تا مردمی خودشان نکوشند و نیرومند نباشند هیچگاه از امید و آرزو چیزی بدستشان نیاید و از گذشت زمان گشایش برای آنان رخ ندهد و چون ناتوان وزبون باشند پیش آمد ها همه بزیان ایشان بسرآید .

آری گاهی توده ای باپیش‌آمد های نیکی روبرو گردد وفرصت خوبی او را پیش آید ، ولی اگر یك توده آراسته و آماده نباشد از آن فرصت و پیش‌آمد بهره‌مندی نتواند. همچنین گاهی برای یك توده سختی هایی پیش‌آید

و میدان برو تنگ گردد، ولی اگر توده آراسته وآماده ای باشد آنها را از خود باز گرداند .

این نادانیست که کسانی این آلودگیها را برو نمی آورند و مینشینند وسخن از پیش‌آمد های جهان میرانند وخود را بهره مند از سود و زیان آنها وا مینمایند .

بسیاری این را شیوه خود ساخته اند که همینکه بجایی رسیدند سخن از اروپا و امریکا پیش آورند وباپیشانی باز ازجنك وديگر رخداد هاگفتگو کنند و چنین وا نمایند که بهره ای از آن پیش آمد ها برای خود چشم میدارند ، و این آلودگیها و گرفتاریهای خود را که همه میدانند و ما چند سالست پیاپی یادآوری میکنیم بروی خود نیاورند ، و برخی از آنان چندان پافشارند که اگر یکی خواست بآن سخنان گوش ندهد ازو می رنجند . این نادانیست ، نادانی‌بسیار بدی . این درست مانند آنست‌که کسی درتوی لجنزاری فرو رود و درآن آلودگی ایستاده و خود را فراموش کرده چشم بآیندگان و روندگان دوزد و از هر یکی سخن دیگری راند و اگر دوتن از ایشان گلاویز شده‌اند تماشاگر آنان‌باشد وازفیروزی یکی بردیگری شادمانی یادلتنگی نماید . آری مانند آنست و این کسان در خور هرگونه نکوهش و سرزنش میباشند . گرفتاری برای يك توده ننگ نیست . ولی این ننگ است که آن گرفتاری را بروی خود نیاورند و در اندیشه چاره نباشند .

شما نیك باشید و از پیش آمدها نترسید. یکتوده غیرتمند وآراسته لگدمال پیش آمدها نگردد و از میان نرود.

چون همیشه‌میگویند : گرفتم که ما نیك شدیم چه نتیجه خواهد بود واز پیش‌آمد های بد چگونه ایمن توانیم گردید؟.. اینست گفته‌ایم شما نیك باشید و از پیش‌آمد ها نترسید ، و این يك سخن شاعرانه نمیباشد و از روی يك قاعده بس استواریست . يك توده که نیك باشند وآلودگیها را از خود دور کنند ودر راه کشور جانفشانی‌دریغ نگویند وبخردانه بکوشند خدا پشتیبان آنان

باشد و هرآینه فیروز و رستگار گردند.

دشمن شما برفراز آسمان نیست، بروی زمین هم نیست، در دلهای خودتان ودر میان خودتانست. دشمن شما - دشمن ریشه براندازی که باید ازآن درهراس باشید - این اندیشه‌های پراکنده این خویهای ناستوده، این بدآموزیهای فراوان، این پتیاره خود خواهی و رشك میباشد - اینهاست که شما را بدینسان گرفتارساخته واگر بچاره نکوشید نابودتان گرداند.

چیزیست بسیارآشکار، توده پراکنده خودشان دشمن‌خودشان باشند. زیرا میان خود بچند دسته گردند و هر دسته ای بزیان دیگران کوشند ونیروهایی را که بایستی در راه نگهداری توده بکار اندازند در راه نابودی آن بکار برند. اینست بارها میگوییم، یك توده را پراکندگی مرگ است ومرگ خود جز پراکندگی نیست. بارها میگوییم، زیانکار ترین دشمنان کشور آنانند که پراکندگی بمیان توده انداخته و از این راه شکوه و دارایی اندوخته اند، و برای سود خودشانست که باکوششهاییکه ما در راه برداشتن پراکندگی بکار میبریم دشمنی مینمایند. درباره خویهای ناستوده وبدآموزیهای فراوان ورشك و خود خواهی نیز آنچه گفتنی است گفته ایم و این بسیار راست است که مایه‌گرفتاری شرقیان بیش‌ازهمه اینهاست. این بسیار راست است‌که دشمن ریشه برانداز ما اینهاست.

نومیدیهای بیجا

ما چون همیشه می‌گوییم، «هرکسی نخست باید بخود پردازد»، برخی چون این را میشنوند نومیدی نموده بپاسخ برخاسته چنین می‌گویند، «تنها با نیك‌بودن من‌کارها درست نشود باید توده را نیك گردانید!» می‌گوییم، تنها تو یك تن نیستی وما هم تنها تورا نمیگوییم. این سخن را برای همه میگوییم و هزاران کسان آنرا میشنوند و آنانکه پاکدل و بخردند بیگمان بکارمیبندند

و ما چون این کوششها را رها نکنیم دیری نگذرد که ببینیم هزاران مردان نیك وستوده دارای یك اندیشه ویك باور درکشور میداریم و همانان خواهند توانست که دیگران را هم راه برند . جهان تابوده راه نیکی این بوده . ما نمیدانیم‌شما ازکدام راه دیگری میخواهید توده‌را بنیکی آورید وچگونه آورید ؟!

ببینید سی و اند سالست در ایران جنبش آزادی پیدا شده و دراین چندگاه همیشه هزاران کسان خود را از توده کنار میگیرند و همیشه می‌گویند باید توده را نیك گردانید ، وشما بگویید که چکاری توانسته اند و کدام‌گامی را بسوی پیش برداشته اند ؟ !.. جز آنکه روز بروز خود تباه ترگردیده و توده را نیز تباهتر گردانیده اند .

در جاییکه هرکس خود را ازتوده جدا می‌گیرد دیگرکه میماند که توده نامیده شود ؟ !.. اینکار اینان مانند آنست‌که ده تن خواهند همراه شده بسفر روند و هریکی ازآنان خودرا پیشوا شمرده و ازدیگران جدا گرفته ودرپیش خود چنین گوید ، «منکه پیشوای آنانم ، اگرمن یك تن پول همراه برندارم چه خواهد بود ؟!..» هریکی بهمین اندیشه باشند وپول برندارند و نتیجه آن باشد که در راه همه تهیدست شوند وناگزیر گردیده شرمسار و سرافکنده‌از نیمه راه باز گردند .



کسانی این نومیدی را از راه دیگر پیش آورده چنین میگویند ، «من میخواهم نیك شوم ولی ازمن چه برآید وچکارتوانم کرد ؟ !..» میگوییم،«از توکارهای بسیار برآید ونیکی تو بسیار سودمند تواند بود . تو همینکه خدای راستین را بشناسی ، و از هرگونه بت پرستی پرهیز کنی ، راستی و درستی را شیوه خود سازی ، و باکیشهای پراکننده دشمنی نمایی ، وبا یاوه بافیها و بدآموزیها نبرد کنی، وبتوده وپیشرفت آن دلبستگی نمایی، و دراین کوششهایی که ما می کنیم همراهی نشان دهی ـ اینها همه‌کارهای ارجدار و سودمندیست و خود از این راه است که یك توده برستگاری خواهد رسید .

کوتاه سخن آنکه نباید از هیچراه نومید گردید و ازکوشش وپیشرفت باز ایستاد. درجهان هیچ توده ای نیست‌که نیك‌نتواند بود، وهیچ‌کوششی نیست که از راهش باشد و بنتیجه نرسد.

پرسش - پاسخ

پرسش :

خواهشمندم پرسش‌های زیرا دریکی ازشماره های مهنامه روشن نمایید :

۱- آینده - آیا - آیان - گونه دوم را که همواره مثلاً در (آیا میشود از نادرستی دغلکاران چشم پوشید) بکار میبرید و باریشهٔ آمدن سازش‌ندارد معنای روشنترش چیست ؟

۲- آرمنده - آرما - آرمان - گونه سوم را که درمهنامه جای ایدآل اروپایی بکار میبرید باآرمیدن چه نزدیکی دارد ؟

۳ - پیماینده - پیما - پیمان - گونه سوم که بعهد و میثاق شناخته شده کدام راست است ؟

٤- زیننده - زیا - زیان گونه سوم‌که بجای (ضرر عربی) بکاربرده میشود بازیستن چه پیوستگی دارد ؟

مرند محمد تقی مخلص

پاسخ :

این بسیار باشد که دو کلمه که هریکی از جای دیگر می‌آید و معنی دیگری دارد هردو یك‌گونه (شکل) پیدا کنند. مثل ماازه«جهیدن» «جهان» می‌آوریم و از آنسوی «جهان» بمعنی گیتی نیز هست که در نخست «گیهان» بوده واکنون بدینسان خوانده میشود و مانند اینرا درهمه زبانها توان یافت.

اما کلمه هایی که آقای مخلص شمرده در برخی از آنها جای گفتگو هست. زیرا « آرمان » که ما بمعنی ایدآل اروپایی بکار می‌بریم باسکون راه میباشد ولی « ارمان » که گونه سوم از آرمیدن آید بازبر راه باشد. نیز از پیمودن یا پیماییدن گونه های دوم و سوم بدینسان آید : پیمایا پیمایان .

گواهی پاکدلانه

پیش از اینکه پیمان را شناسم از هنگامیکه خود را شناخته ودر پی جستجو برآمدم ازبس کار دین برآشفته هرچه دراین زمینه دیدم و آموختم جز یکمشت پندار نبود و چون گمان میکردم که ممکن است کیشهای دیگر تا اندازه بافکارم سازگار باشد این بود که بانها نیز پرداختم متأسفانه آنها را هم نظیر بلکه بدتر از کیش خود یافتم و بالاخره پیش خود چنین نتیجه گرفتم که دین مجموعه از خرافات زمان باستان است و جز گمراهی و سرگردانی نتیجه ندارد . ناچار دامن آن را رها نموده و خود را از هر قیدی آزاد ساختم و دینداران را جز یکمشت ساده دلان فریب خورده چیزی نشمردم وچون قوه تفکرم بقوه ناطقه‌ام فزونی داشت ازمباحثه باآنان دوری میگزیدم وبیشتر این‌دوری هم‌زاییده تند خویی من درمقابل خرافات. خرافاتیکه بی‌پا بودن آنان برمن چون آفتاب روشن است بود و البته حوصله جوان من اجازه نمیداد باچنین اشخاصیکه‌بقول پیمان آنچه راکه نمیدانند بی‌دینی می انگارند گلاویز گردم. این بود که آنانرا بخود هشتم و خود را از آن گرداب بخارج کشانیدم و در انتظار یکی که گفته هایش با افکار من سازگار باشد ماندم و در پی چنین مردی می گشتم که خود را یکباره بدامنش آویخته و از این سرگردانی رهایی یابم تا اینکه در سال گذشته این مژده را بوسیله یکی ازبستگان‌خود دریافتم که می گفت (پیمان باآمال تو

سازگار است) از آنروز تاکنون همواره درخواندن آن استواربوده بغیر از پیمان بعضی از کتب دیگر دارنده آن را تحت مطالعه قرار دادم وبالاخره داروی درد خودرا یافتم، ویافتم آن پزشك اجتماعی را که مدتها بوده در پیش می گشتم . باری در اینمدت اشکالاتی که درباره دین داشتم همه مرتفع گردید مگر موضوعی که در پایین به نگارش آن میپردازم، وچون منظورم بیشتر روشن گشتن این بخش میباشد اینست امیدوارم آزرده نخواهید بود و پاسخ دریغ نخواهید گفت : پیغمبران فرستادگان خدا میباشند ـ خدا دنیا را بحال خود نمیگذارد و هنگامیکه بدآموزیها رو بفزونی میرود راهنمایی می فرستدتامردم‌را براه راست کشاند ـ خدامحتاج میانجی نیست ـ خدا تواناست ـ اینها جملاتی است که همیشه در پیمان و راه رستگاری تکرار گردیده ولیکن این جملات ساده تا اندازهٔ مرا گمراه ساخته. آیا خداییکه قادر و تواناست! خداییکه گذشته از آفرینش جهان باین‌معظمی وانسان وددو رستنی‌وکلیه مادیات احساسات زیادی‌برای زندگی بطور غریزی در هر ذیروحی آفریده که بدون آموختن با همان حس ازابتدای خلقت بدان میپردازد، آیانمیتوانست یك‌غریزه دیگری در بشر ایجادنماید که همیشه با راهنمایی آن درپی راستی و درستی و بالاخره در پی دینداری باشد ؟ آیا نمیتوانست بشر را وادار بشناختن خدانماید؟ این بدین ماند که گروهی بمنزل شخصی دعوت شده باشند وصاحب خانه در منزل خود همه چیز از کتاب و خوردنی و مشروب و آلات قمار ودیگر گرد آورده باشد وچون میهمانان دررسند هریك بمیل‌خود بکاری پردازد ـ عده بقمار وجمعی

بگردش برخاسته معدودی بمطالعه گذرانیده و بالاخره هر کسی به دلخواه خود بکاری برخیزد اولا آیا پس ازپایان میهمانی میهمانان درنظر صاحب‌خانه تفاوتی خواهند داشت؟ آیا صاحب خانه بفلانکس که‌وقت خودرا صرف مطالعه کتب‌علمی قرار داده ارجی قائل‌خواهد شد و یا بآنانیکه بقمار گرویده بودند تحقیر خواهد کرد ، یا خیر آنکه کتاب خواندهٔ استفاده روحی کرده و آنکه بگردش رفته فایده جسمانی برده و آنکه بقمار گرویده خسارت مادی دیده و آن که‌بشرب‌پرداخته زیان جانی کشیده و بالاخره همگان آنچه کردند بخود کردند و صاحبخانه در آخر وقت هیچ خرده بکس نخواهد گرفت ؟!.. درجواب ممکن است گفته شود در خانه میهمانان از همه چیزناآگاهند یکنفر راهنماومهمانداری‌لازمست که میهمانانرا بمزیات محتوی خانه آشنا سازد . لیکن دراینجا خواهیم گفت آیا تا کنون شده در خانه بیگانه ای با بودن صاحب‌خانه که از هر حیث برمزایای خانه خود آشناست بمیهمانان راه نماید وازآنان پذیرایی کند ؟!.. چنین چیزی را اگرهم در مورد یك خانه و صاحب خانه توان پذیرفت (زیرا ممکن است یك صاحبخانه بهمه کار ها نتواند رسید و پذیرایی میهمانها را بیکی از خود آنها واگذارد) درباره خدای توانا حتماً نتوان پذیرفت ، واگرهم پذیریم تازه بادو اشکال روبروخواهیم بود : یکی آنکه میانه خدا و خودمان میانجی قرار داده ایم و دیگری آنکه آن میانجی چون ازجنس ماست ارتباطاو با خدا از چه راه است ؟!.. باینسان من در معنی فرستاده اشکال دارم واینست مثل باغ ومیهمان راتکرار کرده می پرسم اگر همان

میهمانان بباغ رسند و کسیرا در آن نیابند وراه بجایی نبرند و دربین آنان شخصی خردمند پیدا شود که از روی دانش و بینش خود تواند دست دیگران را بگیرد و بداخل عمارت هدایت نماید و آنها را از پیش سنجش خود بهمه چیز باغ آشنا گرداند آیا باید این شخص را فرستاده صاحب خانه گفت و یا باید او را شخص فهمیده شمرد و چون دارای فکر رسایی‌ست اورا پیروی نمود؟ بااین‌شرح گویاتوانستم تا اندازهٔ منظور خود را بنمایانم و بالاخره منظورم از این گفتار آنست که بدانم آیا واقعاً فرستادگان را باید از طرف خدا شمرد و و باسم مأمور الهی آنها را پیروی نمود ویااینکه مانند سایر خرد- مندان دیگر حساب کرد و منتها چون دانش آنان بیش از ما است و راه زندگی را بهتر میدانند آنانرا پیروی نمود وفقط باسم پیشوا شناختشان ـ کدام یك را باید قبول کرد ؟!..

تهران ـ علیقلی شقاقی

پیمان: بهتر است هرکس آنچه را که نمیتواند بپذیرفت ویا ایرادی باندیشه اش میرسد بگوید تادر پیرامون آن گفتگو شود وآنچه دانستنی است دانسته گردد . این نه نیك است که کسانی ایراد ها را در دل نگه میدارند و نه نیك است که کسانی ازشنیدن این ایرادها آزرده میشوند و به گوینده پرخاش می کنند . چه دین ، چه راه زندگانی ، چه هر چیز دیگری نباید زیر پرده باشد و مردم نافهمیده آن را بپذیرند . نتیجه نافهمیده پذیرفتن این باشد که امروز در ایرانیان می بینیم و صد تن را در باور های خود استوار نمی یابیم .

باری پرسش یا خرده گیری آقای شقاقی ، اگر نیك نگریم در سه زمینه است :

نخست ، چرا آفریدگار آدمیان را «گمراهی پذیر» آفریده تاگمراه شوند ونیاز براهنما پیدا کنند ؟ ! .. در جاییکه بآنان نیرو های گوناگون بسیاری داده یك دریافت (یاحسی) هم نداده که بدستیاری آن راست از دروغ و نیك از بدباز شناسند ودر زندگانی جز راه رستگاری نپویند ؟!..

دوم ، در جاییکه خدا خود افزار همه کار را از نیك و بد برای آدمیان آماده گردانیده ، و آنانرا برای پرداختن بهرکاری توانا ساخته ، آیا توانیم پذیرفت که در آنجهان بیکدسته بعنوان اینکه نیکوکار بوده اند کیفر ، و بیکدسته بنام اینکه بدکار بوده پاداش دهد ؟!.. آیا نمیتوانیم گفت که کیفر وپاداش همان زیان وسودیست که بدکاران ونیکوکاران در این جهان ازکارهای خود برمیدارند ؟! . .

سوم ، معنی فرستادگی ودلیل پیوستگی میانه آنان باخدا چیست ، وچگونه میتوان چنین چیزی را پذیرفت ؟!..

اینست پرسشها ، وچنانکه دیده میشود پرسشهای ریشه‌دار وبرارجیست و ما نیز بهریکی جداگانه پاسخ مینویسیم :

درباره پرسش نخست میباید بگوییم ماچیزی نمیدانیم . ماهمیشه گفته‌ایم ، دین برای باز نمودن راز های آفرینش نیست . راز های آفرینش بسیاری باز شدنی‌نیست (و یکی از آنها همینست که آقای شقاقی میپرسد) ، وآنچه باز شدنیست پرداختن بآنها کار دانشهاست .

دین برای سامان دادن بزندگانی جهانیان وبراه رستگاری آوردن ایشانست و در همین زمینه کمکی که دین بمردمان تواند کرد اینست که آنانرا ازپرداختن باین گونه اندیشه ها باز دارد .

باشد که بسیاری ازخوانندگان سخنم را نیك نفهمند اینست آنرا روشنتر می‌گردانم : ببینید این درنهادآدمی نهاده که درباره هرچیزی بیندیشد وکنجکاویها کند ، و این خود بسیار سودمند است و آدمیان از این راه به نتیجه های بسیار بزرگی رسیده اند . لیکن در جهان همه چیز دانستنی نیست و یکرشته

چیزهاست که راه بسوی آنها باز نیست ، و آدمیان که بآنها پردازند چون راه جستجو و آزمایش باز نیست ناگزیر دست بدامن پندار و انگار (وهم و فرض) زنند ، و این نه تنها سودی ندهد زیان بزرگی نیز از آن بر خیزد . زیرا از پندار و انگار گذشته ازآنکه دانشی بدست نیآید خود مایه پراکندگی باشد . زیرا هرکس یا هر دسته ای پندار و انگار دیگری پدید آورد و ناگزیر پراکندگی پیدا شود . چنانکه همین داستان درمیان فیلسوفان و دیگران رخ داده ، وهر دسته ای ازایشان پندارهای دیگری پیش آورده و براه دیگری افتاده اند . بدور نمیرویم . درهمین ایران ، شما خراباتیانرا که خیام و همراهان او باشند با صوفیان بسنجید تا ببینید چه اندازه از هم دور افتاده اند . خراباتیان می گویند : جهان دستگاه بیهوده ایست و پشت سر این زندگی هیچ نیست وباید بهیچ اندیشه نپردازیم وخودرا بگوشه خرابات (میخانه) انداخته جز درپی خوشیها نباشیم . صوفیان میگویند : ما خدا را بادیده میبینیم و خود پیوستگی باآنان میداریم و باید شب وروز در یاد واندیشه او باشیم و از همه خوشیها چشم پوشیم . ببینید چگونه در همه چیز وارونه گفته های یکدیگر را گفته اند . آیا اینهمه جدایی جز نتیجه پندار بافیست؟! . اینان اگر بنیاد کار خودرا باندیشه ودلیل گزارده و در هر جا که دلیل نیست و راه باز نمیباشد بخاموشی گراییده بودندی بدینسان از هم دور افتادندی؟! .

اینست دین ، برای جلوگیری ازپراکندگی که بسیار بد است و زیانهای بزرگی در برمیدارد ، میگوید : در آنجا که راه باز نیست باید خاموش ایستاد و بندانستن خرسند بود ، و اینست ما فیلسوفانرا که بخاموشی نگراییده وآنهمه پندار بافیها کرده اند همیشه نکوهش میکنیم وبارها دراین باره گفتار نوشته‌ایم و چون بتازگی گفتگویی با یکی از هواداران فلسفه رو داده و برای روشنی اینسخن بی‌اثر نیست دراینجا آنرا می‌آوریم :

یکی از آنانکه سالها بفلسفه پرداخته و سخت خواهان آن میباشد ولی خود جوان نیك نهادیست بامن گفتگو ازپیمان و گفتار های آن بمیان آورده

چنین می‌گوید : این ایراد ها که شما بفلسفه می‌گیرید دکارت بایك مثل پاسخ آنرا داده . گفتم چیست آن مثل؟!.. گفت دیکارت می‌گوید : اینسخن مانند آنست که آدمی را دریك اطاقیکه هوایش زهر آلود است نگه دارند وبگویند چون هوای این اطاق زهر آلود است نفس نکش، درحالیکه نفس کشیدن و نکشیدن در اختیار خود آدمی نیست .

گفتم : این را در ایران هم‌می‌گویند . من بارها ازکسانی شنیده ام‌که می‌گویند : «ما ناگزیریم درباره آغاز و انجام آفرینش بیندیشیم چه شما بگویید وچه نگویید ، این چیزی نیست که اختیارش در دست آدمی باشد». لیکن من پاسخ این را داده و گفته ام: « این خود بیماریست که شما دچار شده اید، پس‌چرا آن بازرگان در بازار وآن برزگر درکشتزار این اندیشه را ندارند و بادل آسوده بکار خود میپردازند ؟!.»

گفت : من نوشته شما را خوانده ام . ولی فیلسوف بازرگان بازاری یابرزگر بیابانی نیست .

گفتم : من پاسخ اینرا هم‌داده ودانشمندان اروپا رامثل آورده ام‌که هر یکی‌سی سال وچهل سال در فیزیك و شیمی ودیگر دانشها میکوشند و با آن باریك اندیشی و تند فهمی که میدارند در پی این نمیباشند که همه چیز را بدانند، وبسیار چیزها را چون دانستنی نیست رها کرده اند . اسحق نیوتون قانون‌کشش(جاذبه) را پیدا کرد وسود ها ازآن برداشت ولی هرگز بجستجو از راز نیروی‌کشش برنخاست .

گفت : اینها دانشمند بودند . فیلسوف دانشمند هم نیست .گفتم : پس چیست؟!.. در پاسخ گیرکرده گفت : راستی اینست که فیلسوف دیوانه است . این سخن نااندیشیده از دهانش بیرون آمد ولی جمله بسیار بجاییست .

درباره آن پرسش آقای شقاقی چیزهای دیگر نیز هست . ما نمیدانیم خدا چرا مار وکژدم آفریده ؟! . چرا دزد وستمگر آفریده؟! .. چرا رشك پلید وخودخواهی آفریده؟! .. چرابیماری ومرگ آفریده؟!. ولی درپیرامون اینها چند سخن میداریم .

نخست می‌گوییم : این نابسامانیها که درجهان آفرینش بچشم‌ما برمیخورد دربرابر آن سامان و آراستگی بسیار شگفت و بسیار بزرگی‌که درهمان جهان می‌بینیم بس خرد است و از دیدن اینها باور ما دربارهٔ دانایی خدا و اینکه همه کارهای او از روی یك آیین وسامانست سست نباید بود . درجاییکه ما صد سامان میبینیم ناگزیریم ازیك نابسامانی چشم بوشیم ودرباره آن بخاموشی گراییم، و این کاریست همیشه درزندگانی میکنیم .

دوم می‌گوییم : ما را ازپرداختن باینها وخرده‌گرفتن هیچ سودی نتواند بود . ما نه آن توانیم که خدا را بداوری خوانیم، و نه این که آیین اورا بهم زنیم . خراباتیان‌که آنهمه ایراد ها گرفته‌اند بچه نتیجه رسیده‌اند ؟! ما را بیش از همه آبادی جهان وآسایش وخرسندی جهانیان دربایست است ومیباید جز دربند اینها نباشیم . این چیز ها چه نیك و چه بد هست ، وما را این باید که بکوشیم و آنها را از میان برداریم ، و باید خشنود باشیم که این چیز ها که نابسامانی می‌نماید خدا رشته آنها را بدست ما سپرده و برای هر یکی افزار چاره نیز آماده گردانیده . اگر آدمی را گمراهی پذیر آفریده برای جلوگیری ازآن راهنمایان نیز می‌فرستد . اگر درزندگانی بیماریها نهاده برای درمان پزشك ها و دارو ها بسیج کرده ، اگر مار و کژدم و پشه ومگس و مانند اینها را آفریده اختیار نابود کردن آنها را بدست ما سپرده . اگر دزد و ستمگر و آزمند وخود خواه آفریده راه جلوگیری از آنها را بروی ما بازگردانیده .

ما می باید بجای خرده گرفتن و با خدا چخیدن که هیچ نتیجه ندارد و خرد از آن بیزار است بچاره اینها کوشیم و سپاسگزار باشیم که خدای آفریدگار ما را برگزیده و یکرشته از کار های بزرگ را بدست ما سپرده است . این یك جایگاه‌بلندی برای آدمیان میباشد .

ما اگر زمانی بیندیشیم وبزرگی دستگاه آفرینش را تا انجاکه می‌توان به پیش چشم آوریم ، واز اینسو خودرا نیز بشناسیم‌که یکمشت آفریدگانیم که بی اختیار می‌آییم و بی اختیار میرویم ، و هرچه میداریم ، از خرد و فهم

ودیگر نیرو ها داده خداست در آنهنگامست‌که براستیها نزدیکتر شده خواهیم دانست که این جایگاهی که آ فریدگار برای ما در میان آ فریدگان بازکرده واین رشته اختیاری (اختیار آبادی جهان) که بدست ما سپرده بسیار بزرگ و بسیار ارجدار است .

از همین سخنان خواست ما از دین ، و نتیجه ایکه از آن چشم میداریم روشن خواهد بود . خواست ما آبادی جهان و آسایش جهانیانست . چیزیکه هست این آبادی وآسایش جز درسایه شناختن جهان، و دانستن معنی زندگانی ، و پی بردن بآفریدگار و خواستهای او (تاآنجا که راه بازاست) وبنیاد نهادن یك آیین بخردانه ، و رواج دادن بخویهای ستوده نتواند بود ، و اینست در دین از همه این ها گفتگو بمیان می آید ، و همه اینها دنبال کرده میشود .

شما میدانید که در قرنهای پیشین یکی فلسفه و یکی دین بوده و هر کدام از اینها خواست دیگری داشته و هر کدام راه دیگری پیموده . سپس نیز سوسیولوژی اروپا پیدا شده واین نیزخواست دیگری داشته وراه دیگری پیش گرفته . این سه چیز گذشته از آ نکه هریکی در راه خود بادشواریهای دیگری دچارگردیده ودرمانده اگرشما هرسه را باهم سنجید خواهید دیدچندان دور از همند که هیچگاه بیکدیگر نرسند .

لیکن این راه ـ راه پاکدینی که ما آغاز کرده‌ایم ودرنیمه آن میباشیم باهمه سادگی واسانیش که همه‌کس آنرا تواند دریافت وهمه کس تواند همراهی کرد ، ما در این خواستهای همه آن سه چیز را در یکجا دنبال میکنیم و بدشواری هم دچار نشده ایم ونخواهیم شد ومن خشنودم‌که جوانان دانشمند و مردان ارجدار با این راه آشنا میگردند و امیدمندم‌که ازیاوریهای آنان واز گواهیهای پاکدلانه‌شان پیشرفت ورونق بسزا درمیان خواهد بود .

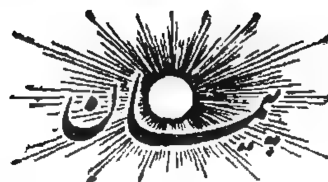
در زمینه کیفر و پاداش که پرسش دوم آقای شقاقیست گفته های ما دراین باره ازاندیشه ایشان بسیار دور نیست . ما دربارهٔ زندکانی آینده و جهان

دیگر گفته ایم : دو جهان بهم پیوسته است و نیکی آن جز در نتیجه نیکی این نتواند بود .

بنیاد این سخن داستان جان وروان میباشدکه ما بارها از آن گفتگو کرده ایم و اینست میگوییم ، کار هاییکه در این جهان سودمند نیست و مایه خرسندی روان نتواند بود درآنجهان نیزسودمند نخواهد بود و روانرا ازآنها جز اندوه و رنج بدست نخواهد آمد . رویهمرفته آسودگی ونا‌آسودگی آنجهان را خود نتیجه کار های اینجهات میشماریم . در این زمینه در شماره ۱۱ و ۱۲ سال گذشته سخنانی نوشته ایم و بار دیگر روشنتر از آن خواهیم نوشت و چون زمینه بسیار بزرگ و ارجدار است باید سخن جدا گانه از آن رانیم .

اما پاداش یا کیفرکه جز از نتیجه خود کار ها باشد وخدا ببدکاران و نیکوکاران دهد نمیگوییم نیست ، ولی ما از آن تاکنون سخنی نرانده ایم و این برای آنست که چیزیکه بر خود ما روشن نگردد و جای گفتگو نرسد بآن نپردازیم . دراین باره هم زمینه نیك روشن نیست . ولی هرآینه روشن خواهد بود و ما از آن سخن خواهیم راند و در آن میان این ایراد آقای شقاقی را هم فراموش نکرده و پاسخیکه داریم خواهیم نوشت .

اما درباره فرستادگان ما بیگمانیم که فرستادگی جزبایك نیروی خدایی نتواند بود و دراین باره سخنانی درراه رستگاری نوشته ودلیل ها از تاریخ یادکرده ایم . سپس درشماره گذشته درگفتار «گفت وشنید» نیز سخنانی دراین زمینه هست ، و اینست دوباره دراینجا بآن نمیپردازیم . لیکن سپس نیز دراین زمینه بگفتار های دیگری خواهیم پرداخت که آنرا هرچه روشنتر واستوار تر گردانیم . مثل باغ ومیهمانان که آقای شقاقی آورده باداستان جهان وفرستادگان جدایی میدارد . چنانکه درگفتار «گفت وشنید» بازنموده ایم زندگانی آدمیان که همیشه در پیشرفت است پیدایش فرستادگان یك جهشی (طفره‌ای) یابگفته نویسندگان یك گام برجسته در آن میباشد و بیك خواست ویژه ای ازخدا نیاز میدارد .



سال ششم شماره سوم
خرداد ۱۳۱۹

چند پرسش

چند پرسشی که باید دیگران پاسخ گویند

ما پارسال پیش از همه درباره دین سخن راندیم و آنرا بیك روشنی و استواری که تاکنون هیچگاه نبوده‌رسانیدیم . پایه هایی را که ما درزمینه دین نهادیم و سخنانیکه راندیم چندان روشن است که هر کسی آنرا تواند فهمید و چنان استوار است که هیچکس خرده نتواند گرفت . کسانیکه از آن گفته‌ها ناخشنودند ـ چه آنانکه رشته را پاره‌کرده اند وخودرا به بیدینی زده‌اند و چه آنانکه در بند کیشهای پراکنده میباشند ـ اگر بخوانند ونیك بیندیشند یك لغزشی در سراسر آن‌گفته ها پیدا نخواهند کرد .

این بود گفتیم امسال ما بسخنان دیگر پردازیم و باگرفتاریهای دیگر نبرد کنیم و همین را خواهیم کرد . ولی افسوس کسانیکه مردم را آلوده گردانیده و بدینسان بروز سیاه نشانیده اند گناه خودرا نمیدانند وازگرانجانی این نوشته های ما و ایراد هایی که می گیریم برو نمیآورند و با آنکه ما پرسشهای بسیار کرده ایم و بهیچ یکی پاسخ نتوانسته اند بداز تکانی بخود نمیدهند و این نمیخواهندکه براه آیند وبگمراهی خود خستونده گردند . اینست ما باید بهر زمان فرصتی از یادآوری باز نایستیم بویژه که اینان هر زمان که یك بهانه ای پیدا میکنند بهمان بس کرده خود را دل‌آسوده می‌گردانند ، وما ناگزیریم هرعنوانی یا بهانه ای‌که از ایشان شنیدیم بی پاسخ نگزاریم ، وچون بتازگی گفتگویی با کسانی‌کرده ایم میخواهیم آن را دراینجا بیاوریم .

یکی از آشنایان که زمانی نیز در عراق و نجف بوده با دو تن دیگر نزد من آمدند وچون نشستند سخن از نوشته های پیمان بمیان آوردند و خرده‌گیریها ـ یا بهتر گویم ـ گله ها و ناله ها نمودند . گفتم: بگویید آیا برای چخیدن (مجادله) و هایهوی کردن آمده اید و یا برای گفتگو کردن و چیز فهمیدن ؟! . اگر برای چخیدن آمده اید چایی بخورید و از راهیکه آمده اید باز گردید ، و اگر خواستتان گفتن و شنیدن و چیز فهمیدنست هر سخنی که میدارید بگویید و سپس گوش دهید تا پاسخ شنوید ، وشما ناگزیرید خرد را میانه من و خود داور گردانید. این دیوانگیست که کسی بداوری خرد گردن نگزارد ـ دیوانگی که با پستی و فرومایگی توأم است .

از این گفته رنگ سخن را دیگر کردند و آن آشنا چنین گفت : مقصود ما جز گفتن و شنیدن و چیز فهمیدن نیست و البته باید قضاوت عقل را پذیرفت . گفتم پس بگویید آنچه میخواهید . گفت : ما می‌گوییم مردم بدین عمل نمیکنند و اگر عمل کنند همه اشکالها مرتفع می‌شود . گفتم : سخنیست ناسنجیده و نااندیشیده . بگویید که کدام دین را میخواهید ؟ . . گفت : اسلام را . گفتم اسلام شاخه های بسیار پیدا کرده . تنها در ایران نه یا ده شاخه از آن رواج می دارد ، زیرا نخست دو شاخه سنی و شیعی پیدا شده ، واز شیعی نیز اسماعیلی واثناعشری پدید آمده و از اثناعشری شیخی وکریمخانی ومتشرع جدا گردیده سپس ازلی وبهایی پیدا شده . از آنسوی صوفیان دسته جدایی هستند وعلی‌اللهیان یا گورانان نیزگروهی میباشند. این نه کیش از اسلام برخاسته و من نمیدانم شما کدام یکی را میخواهید وکدام یکی را می‌گویید مردم بکار نبندند ، و می‌گویید اگر بکار بندند همه دشواریها از میان برخیزد؟! .

گفت هرکسی درهر کیشی که هست آنرا بکار بندد . گفتم سخن بسیار بیهوده است . سخنیست که ناگزیر شده در پاسخ من می گویید . مگر ما نمیدانیم که شما تنها کیش خود را راست دانید وکیشهای دیگر همه را گمراهی شناسید و از پیروان آنها نکوهش دریغ ندارید ؟! . . گذشته ازاینها ، ازکار

بستن بکیشهای گوناگون جززیان چه نتیجه تواند بود ؟!.. مگر فراموش شده که پیش از جنبش مشروطه درایران همه مردم دربند دین می‌بودند ودلبستگی و پیرویشان تا آنجا می‌بودکه بهیچ کار جز با برگه خواستن ازعلماء برنخاستندی ویك چیزی را تا اززبان علماء نشنیدندی نپذیرفتندی وباور نکردندی . درآن روز که مردم هرکسی درهرکیشی که بود آنرا بکار می‌بست آیا همه دشواریها از میان برخاسته بود ؟!.. . شما گویا از تاریخ ناآگاهید و آنروز ها را بیاد نمیدارید ولی من ازتاریخ نیك آگاهم وآن روز ها را نیز بیاد میدارم و نیك میدانم که در آنروز در نتیجه دلبستگی که مردم بدین پیدا کرده بودند و در سایه پراکندگی کیشها کشور حال بسیار بدی می داشت . زیرا بیست ملیون مردم بسیزده و چهارده بخش گردیده و هر بخش جز بزیان آن دیگران نمی کوشیدند و دشمنی و بدخواهی بسیار بیمناکی در میانه پیدا شده بود . داستان سنی و شیعی و خونریزیهای تاریخی فراوان که از یکدیگر کرده اند و دیگر دشمنیها درمیان کیشها بماند . من تنها بداستان کینه توزیهای شیخی و متشرع و کریمخانی می پردازم . این سه دستگی که درزمان قاجاریان در ایران پیدا شده نخست خونهای بسیاری در میان ریخته‌گردیده و سپس که دولت جلوگیری کرده و هر دسته را در جای خود نشانده این زمان نیز سه دسته بیکبار جدا از یکدیگر میزیستندی ودر هرکویی که ازهرسه کیش مینشستند بخانه یکدیگر آمد وشد نکردندی و بیکدیگر سلام ندادندی و دختر ندادندی و نگرفتندی و هر دسته کارش جز بدگویی از دیگران وگزند وآزار نبودی و همه ساله چون رمضان یامحرم فرا رسیدی و در های مسجد ها باز شدی میدان بدست ملایان افتادی که هر دسته بیدگویی از دیگران پردازند و کینه های کهن تازه گردانند . اگر کسی بتاریخ ایران پردازد و بخواهد چگونگی این دشمنیها وکشاکشهای کیشها را بنویسد باید بیست یا سی صفحه را پرگرداند . نیز اگر کسی بخواهد ازپسرفت ایران درزمان قاجاریان سخن راند و انگیزه های آنرا بشمارد ناگزیر است یکی از انگیزه های بزرگ آن همین کشاکش

و پراکندگی را شمارد.

شما این چیز ها را خوار میگیرید و برآنیدکه این جهان پوچ است و هیچ است وهرچه بادا باد. ولی ما نیك میدانیم که پراکندگی برای یك توده مرگ‌است . بلکه مرگ جزپراکندگی نیست . نیك میدانیم که دراینجهان پرآشوب یك توده هنگامی خود را نگه دارد که همگی اندیشه یکی کنند و دست بهم دهند و نیرو های خودرا رویهم ریخته دربرابر بیگانگان ایستند . یك توده که در میان خود بکشاکش و دشمنی پرداخت جز نابودی سرنوشت دیگری ندارد بویژه هنگامیکه دسته هایی ازایشان درسایه کینه و دشمنی‌افزار دست بیگانگان باشند .

شما تاریخ نمیدانید . ولی ما نیك آگاهیم که چون مشروطه برخاست گروهی ازپیشروان آزادی که مردان دوراندیش وآگاهی بودند خواستند پیش از همه بآن پراکندگیها ودسته بندیها چاره کنند، وچون دیدندکه سرچشمه آن کینه ها و دشمنیها کیشهاست و با دلبستگی سختی که مردم بدین مینمایند از هیچراه چاره بآن نتوانندکرد خود را ناچار دیدندکه بکاستن ازدلبستگی مردم ودلسرد گردانیدن ایشان از دین‌کوشند. این اندیشه بسیاری ازپیشروان جنبش آزادی بوده . گذشته از آنکه دین را باحالی که میداشت ازهرباره باپیشرفت کشور ناسازگار میدیدند، هر چه هست پیش‌آمد ها نیز باآنان همدستی کرد و رواج دانشهای طبیعی و ناسازگاری آنها بادین و پراکنده شدن بدآموزیهای فلسفه مادی که هر دو درپی جنبش آزادیخواهی رخ داد خواه وناخواه مردم را از دین دلسردگردانید ، و بلکه انبوهی از ایشانرا به بیدینی کشانید، و خود در نتیجه آن دلسردیها بود که کینه های کهن اندکی‌کاست و مردم توانستند با یکدیگر آمیزش کنند .

کنون شما میگویید هرکسی در هر کیشی که هست بآن پابستگی نماید و دستور های آنرا بکار بندد و این نمیدانیدکه نتیجه چنین‌کاری چه خواهد بود . مرا شگفت از شماست که دیروز میگفتید هر که شیعی نباشد از دین

خارجست و جایش جز در دوزخ نخواهد بود و اکنون در پاسخ گفته من درمانده می‌گویید هرکس در هرکیش که هست آنرا بکار بندد و اینست‌نمیدانم با چه زبانی باشما سخن گویم.

یکی از همراهانش بسخن در آمده چنین گفت : « ما اصل دین را میگوییم. با این کیشها کارنداریم ». گفتم دریك نشست چندگونه سخن میرانید؟! این گفته شما با آنچه از پیش گفته شد چه سازش دارد؟!.. هر چه هست این نیز سخن نا سنجیده دیگریست . یکی از گله های ما از ایرانیان اینست که از نیروی اندیشه - یك نیروی بسیارگرانمایه که خدا بآنان داده بهره‌مندی نمیخواهند و بسیاری از آنان این را فزونی برای خود میپندارند که همینکه سخنی شنیدند نا اندیشیده پاسخ دهند . ولی این نه فزونی بلکه کمی ایشانست . آدمی هرچه زیرك و دانا باشد از اندیشه بی نیاز نتواند بود و گاهی هست که یك سخنی را باید سالها در دل نگهداشت و باندیشه سپرد تا بتوان در پیرامون آن سخن گفت .

این خود نشانه خامی شماست‌که در چنین زمینه بسیار سختی نااندیشیده سخن میرانید و من ناگزیرم روشن گردانم‌که این گفته شما نیزمعنای درستی را در برنمیدارد . آن همراهتان میگوید : «اگر مردم بدین عمل‌کنند همه‌اشکالها رفع میشود» ، وشما میگویید «ما اصل دین را می‌گوییم وباکیشها کار نداریم» از این‌گفته ها برمی‌آیدکه مردم بگوهر دین (یا بگفته شما باصل دین) دسترس میدارند واگربخواهند توانند آنرابکار بندند . من‌میپرسم : آیا چنین است ؟!. آیا مردم بگوهر دین دسترس میدارند ؟!. . روشنترگوییم : آیا در بیرون از یکسو کیشهای پراکنده نه‌گانه است و یکسو هم خود گوهراسلام ایستاده ؟! اگر چنین است و بگوهر اسلام دسترس هست دیگر چه جای آنکه مردم به کیشهای نه‌گانه پردازند ؟!. چه جای آنکه همان‌گوهر دین را نگیرند وهمگی بیکراه درنیایند ؟!.. شما بسیار دورید ونمیدانم چرا نمیفهمیدکه آن گوهردین که بوده کم کم بدآموزیها بآن راه یافته و راستیها فراموش شده و کسانی

برخاسته اند و هر یکی آن را برنگ دیگری انداخته اند و بدینسان شاخه بشاخه گردانیده اند و کوتاه سخن آنکه همان اسلام اکنون باین رویه افتاده که هست وچنان نیست که گوهر آن بدان پاکی‌که بوده دریکسو ایستاده‌باشد. شما مرا ناگزیر میکنید بمثلهای عامیانه پردازم : یك رختی‌که کهنه شود وپاره گردد آیا یکسو کهنه شده و پاره‌گردیده آن ایستد و یکسو هم درست وتازه آن ؟!.. مردم عامی بمانند ، خود علماء بگوهردین دسترس نمیدارند ونخواهند داشت . باین دلیل که اگر داشتندی آنرا بمیان گزار دندی و همگی بآن در آمدندی و پراکندگی را از میان خودشان (همچنین از میان مردم) بر داشتندی .

ازاین سخن دلگیر شدند وچون پاسخی نمیتوانستند بگفته های بیهوده پرداختند وهرسه بیکبار بسخن درآمده وغوغا کردند . جلوشان را گرفته گفتم : تنها یکی‌تان سخن گوید وتنها یك سخن گوید. آنبوتن خاموش شدند وهمراه سوم‌شان چنین‌گفت:« آیا در صدراسلام نیزاصل دین درمیان نبوده ؟!» ..گفتم : بیگمان بوده و آن نتیجه را داده‌که ایلهای پراکنده عرب را بآن فیروزیها رسانیده، ولی از آغاز اسلام بشما چه ؟!.. آیا این مانندآن نیست‌که بسیاری از جوانان فیروزیهای ایرانیان را در زمان هخامنشیان یاد میکنند و بهمسان بس میکنند و این نمیدانند که یکتوده تنها با تاریخ نتوانند زیست . این گفته شما چندان پرتست که اگر من بخواهم پرتی آنرا باز نمایم باید چند صفحه سخن رانم، شما نه معنی دین را میدانید و نه نتیجه ای‌که باید ازآن برخیزد میشناسید . آخر از هزار وسیصد سال پیش بامروز چه ؟!. دوباره میگویم : چرا نا اندیشیده سخن میرانید تا بدینسان خود را بگیر اندازید ؟!.. و آنگاه آیا گفتگو بر سر چه بوده ؟! نه اینست که نخست آن همراهت گفت : «مردم اگر بدین عمل‌کنند همه اشکالها رفع میشود» ، وچون من درپاسخ او کیشهای پراکنده را یاد آوری کردم این یکی گفت : «ما اصل دین را میگوییم» ، وچون من دوباره پاسخ داده و روشن گردانیدم که گوهر دین از میان رفته

شما میپرسید در آغاز اسلام نیز نبوده ؟!. اگر این سخنان را رویهم ریزیم معنایش آن خواهد بودکه میگویید مردم گوهر دین را که هزار وسیصد پیش بوده و اکنون نیست و علماء نیز آنرا نمیشناسند بکار بندند . اینست آنچه شما میخواهید .

اینها همه ازآن برخاسته که نااندیشیده سخن میرانید وکنون بهتراست زمانی بخاموشی گرایید و گوش دهید تامن زمینه را برای شما روشن گردانم وپس از آن اگر ایرادی داشتید یا بپرسش نیاز دیدید درنشست دیگری دوباره بگفتگو پردازیم . ولی نخست بدانیدکه این زمینه بسیار ارجدار وبسیار بزرگست . در این گفتگوکه‌میکنیم نام آفریدگار جهان درمیانست . پای رستگاری جهانیان درمیانست . بدانیدکه بهوس وستیزه پراکندگی بمیان یك‌توده انداختن ومایه‌نابودی آن‌بودن گناه‌کوچکی نیست . گرفتم که توده نادانند وگناه شما را نمیدانند خدای آفریدگار میداند وبرشما نخواهد آمرزید . شما را چه شده‌که گردن بدلیل نمیگزارید؟!.. چشده که از داوری خرد گردن میکشید ؟! . . چشده که با هوسبازیهای خود آشکاره یك توده را بروز سیاه مینشانید و نمیترسید ؟! . . بچه پشت گرمی اینها را میکنید ؟! . . در این چند سال که ما بگفتگو از دین پرداخته ایم بیش از پنجاه پرسش ازشما کرده ایم و تاکنون یکی از آن پاسخ نداده‌اید و نتوانید داد . و با اینهمه گردن براستی نمیگزارید . اینهمه ایراد ما بشما گرفته ایم اگر شما نیز تنها یك ایراد بگفته های ما بگیرید من زبان میدهم که از همه سخنان خود چشم پوشم . شما اگردین میدارید وخدا را میشناسید باید بدانید که شناسنده راست از دروغ جز خرد نیست و خود را ناگزیر دانید که بداوری خرد گردن گزارید .

اینها را برادرانه و از راه دلسوزی گفتم . کنون بزمینه گفتگو باز میگردم . آن چند سخن که شما گفتید همه بپاسخ وچنانکه شنیدید من پاسخ آنها را دادم . ولی در اینجا سخن دیگری هست و آن اینکه بگویید : « ما اسلامرا بگوهر خود برگردانیم » چنانکه این سخن را بسیاری میگویند و از

زمانیکه سید جمال‌الدین اسدآبادی بر خاسته و باشیخ محمد مفتی بزرگ مصر کوششهایی بکار برده اند اینسخن برزبانها افتاده و نتیجه این شده که صدها کسان هوسباز و نامجو بآرزوی « اصلاح دین » افتاده اند و چنانکه شیوه ایشانست که ازهرچیزی تنها بآرزوی آن بس میکنند تنها باهمان آرزو دلهای خود را خوش کرده اند وتنها بدستاویز آن خود را «مصلح» شمرده اند و اکنون یکی ازلقب ها که برای خودشان میخواهند وچشم می‌دارند نام «مصلح» میباشد . من کتابی بشما نشان میدهم‌که در مصر چاپ شده . خود آن دفتری دربارهٔ روان و جاویدانی آن بوده که یکی از علمای پیشین نوشته ولی چون چاپ میشده یکی‌ازعلمای این زمان «شرح» برایش نوشته ودیگری «حاشیه» برآن افزوده وکنون شما ببینید دریك کتاب بی‌ارجی که هیچ دانشی را دربر نمیدارد و ندانسته ای را دانسته نمیگرداند چه لقبهایی برای خودشان می‌نویسند : مؤلف «فیلسوف کبیر» و شارح « العلامة الکبیر والمصلح‌النحریر » و حاشیه نویس «العلامةالحکیم والمصلح‌العظیم» خوانده میشود. آیا این نامها که اینان بروی خود می گزارند با لقب های پوچ «غضنفر الممالك» و «لیث السلطنه» و مانند آن چه جدایی میدارد ؟!

ببینید چگونه «اصلاح دین» عنوانی برای خود فروشی شده وراستی اینست که این خود مایه گرفتاری گردیده ویك رویه فریب آمیزی بخودگرفته که باید روشنش گردانیم و از زیانش جلوگیری کنیم. ما را در این باره گفتار گشاده و درازی هست که پارسال درشماره آخرین بچاپ رسیده. درآن از این زمینه گفتگو کرده و چگونگی را روشن گردانیده‌ایم و خود درخور آنست‌که کتاب جداگانه باشد. شما باید آنرا بخوانید تا از چگونگی آگاه‌گردید و کوتاه سخن چند چیز است :

۱- برگردانیدن دین بگوهرش کارهر کسی نیست وجزبایك نیروی خدایی نتواند بود. زیرا دین چیزی نیست که دیگرش توان کرد و هر انگیخته ای کارش جز این نباشد که دینی را که بوده و از میان رفته بوده به بنیاد

شود بر گرداند . در این زمینه در آن گفتار دلیلهای روشن آورده شده و خواهید خواند .

۲- این تنها بهانه ای در دست کسانی شده ، وگرنه بیشتر آنان جزدر پی کیش های خود نیستند و هر زمان که فرصت یابند جز برواج کیش‌خود نکوشند. ما را در این باره دلیلها هست وهمین اکنون از یکی ازشهرهای آذربایجان آگاهی می داریم که هنوز بازارکینه توزی و کشاکش کیشها درآنجا گرم است . زیرا صوفیان درآنجا دسته ای میباشند ، بهائیان نیز هستند ، یك ملای شیخی هم دسته ای برای خود پدید آورده ، بتازگی یك ملایی هم از نجف آمده واو نیزدسته دیگری پدید آورده . در یك شهرکوچکی چهاردسته همگی بدشمنی یکدیگر می‌کوشند .

۳- برخی کسانی که این کیشها را رها کرده اند وبگمان خود اصلاح دین میکنند و آنرا بگوهر خود برمیگردانند بیش از این نمیکنند آنچه را که در میان مردم رواج یافته وخواهندگان فراوان میدارد بگیرند و بدین بندند. مثلا ورزش چون رواج یافته بگویند نماز و روزه نیز برای ورزش بوده یا فلان سخنانی‌که یك دانای اروپایی درباره دارایی گفته بگیرند وبیك آیه قرآن بندند ، و گویند قرآن هم آنهارا گفته. کوتاهش آنکه دین را که باید بالا دست همه اندیشه ها باشد و براندیشه ها فرمان راند زیر دست و پیرو آنها گردانند واز نادانی زشتی چنین‌کاری را ندانند .

بسیاری ازاینان چون خودشان بیدینند چنین می دانندکه برانگیختگان‌که برخاسته‌اند خودآنان نیکخواهانی برای‌جهان بوده‌اند ونیکی جهانرا میخواسته اند و این بوده سخنانی از پیش خود اندیشیده وبنام دین‌گفته اند. چون باورشان اینست سزا میشمارند که آنان نیز چیز هایی را که بسود جهان میشناسند بنام «اصلاح دین» بگویند و این نمیدانندکه کج رفته اند وکار بآن آسانی نیست و براهنمایی جهان برخاستن‌وراه رستگاری بروی مردم بازکردن جز بانیروی خدا دادی نتواند بود و بر انگیختگان نیز جز با یك نیروی خدایی بکار

برخاسته اند .

یکی را در تهران شما نیز میشناسید . این همانست که در هشت سال پیش که قوغای اروپاییگری ایران را فراگرفته بود نماز و روزه را ورزش می نامید . همانست که در چهار سال پیش آشکاره هوا داری از امام ناپیدا کرده و دلیلها برای هستی او می‌آورد وگفته های او دریك روزنامه‌ای چاپ شده ولی امسال در سایه نوشته های پیمان آنرا سخت انکارکرده وهیاهو راه انداخته . کسیکه بدی وارونه‌گوییرا نمیداند میخواهد برای مردم راه‌رستگاری نشان دهد . همانست که سالها فلسفه یونان خوانده و بیپایی آن وناسازگاریش را با دین ندانسته و ازو هواداری مینماید . همانست‌که زیانهای صوفیگری‌را نمیشناسد و برواج آن میکوشد . همانست که زیان شعر را نمیفهمد و معنی خراباتیگری و دشمنی خراباتیان را باآفرینش و آفریدگار نمی‌داند وآسیبی که رواج اینگونه بد آموزیها بدین رسانیده نمیشناسد و بپاس خواهش این و آن بهواداری از خراباتیان و شعرهای بسیار بیهوده آنان برمیخیزد . چنین کسی میخواهد دین را بگوهر خود رساند .

گفتم چون خودش بیدینست و به‌نیروی خدایی در برانگیختگان باور نمیدارد اینست کاررا آسان میشمارد وچنین میداندکه بارویه سازی وفریبکاری نیز کار از پیش رود . و سرمایه هم برای این کار دربایست ندانسته‌چنین می پنداردکه میتوان امروز سخنی را ازاین مهنامه‌گرفت و سرود وفردا گفتاری را ازفلان کتاب برداشت و بازگفت .

کوتاه سخن آنکه اینان گمراهتر از پیروان کیشهای نه گانه اند و زیانشان نیز بیشتر میباشد . اینان بیکبار دین را بازیچه هوسبازیهای خود گرفته اند .

٤ـ چنانکه خواهید دید ما دین را به‌بنیاد خود برگردانیده ایم . آری این کار را بیاری خدا بانجام رسانیده ایم . ما معنایکه بدین داده ایم وچیز هایی را که از دین شمرده ایم شما هیچ ایرادی بآنها نتوانید گرفت . دوباره

می‌گویم ، اگر شما تنها یك ایراد گرفتید و من پاسخی نتوانستم از همه‌گفته هایم چشم خواهم پوشید . بسیار چیز ها هست که شما آنها را از بنیاد دین میشمارید وما بکنار نهاده ایم . ولی این‌کار را بهوس یا بی‌انگیزه نکرده‌ایم . هریکی را بپرسید پاسخ بسیار روشنی توانیم گفت .

مااین‌کار را بانجام رسانیده ایم . چیزیکه هست‌کار تنها این نبوده وچند کار دیگردربایسته تا نتیجه بدست‌آید ، زیرا نخست بایستی یکرشته بد آموزیهای بسیار ریشه دار که پس از پیدایش اسلام یکی پس از دیگری پیدا شده (از فلسفه یونان و صوفیگری وباطنیگری و خراباتیگری و مانند اینها) از میان برداشته شود . زیرا همینهاست که اسلام را از نیرو انداخته وتا اینها بودی ازدین نتیجه چشم داشتن بیهوده بودی . دوم بایستی بناسازگاری‌که میان دین و دانشها پیدا شده بود چاره کرده شود . نتوان پوشیده داشت‌که میانه دانشها با دینیکه مردم را می‌بود ناسازگاری آشکاری هست . امروز جوانان که بدبیرستان می‌روند هرچه میخوانند آخشیج باور های کیشی شان میباشد . زمین شناسی، روانشناسی، جغرافی، ستاره شناسی، فیزیك . هیچیکی بnaباور های آنان سازگار نیست و می‌بایست باین چاره کرده شود . سوم فلسفه مادی وبد آموزیهای مادیگری از هرباره بادین و زیست دینی ناسازگار است و امروز بزرگترین گمراهی در جهان همینست و می‌بایست بآن پاسخ داده شود و گرنه گفتگو از دین پاك بیهوده بودی . چهارم با پیشرفت جهان آیین زندگانی که بوده نارسا گردیده و می‌بایست این نیز رسا گردد و درست باشد

گذشته از بازگردانیدن دین به بنیاد خود این چهارکار نیز در میبایست وما بیاری خدا همه اینها را بانجام رسانیده ایم وشما خواهید دید. ولی من ناگزیرم بشما تکان دیگری دهم واز یك راستی تلخ دیگری آگاهتان‌گردانم . میدانم شما تاب شنیدن راستیها ندارید و این داستان‌که میگویم برشما گران خواهد افتاد . ولی چه باید کرد؟! . ما این راه را بدلخواه و هوس پیش نگرفته ایم تا بروای خوش آیند این وآن کنیم .

دینیکه شما می‌شناسید از خرد و دانش و آیین زندگانی ـ از هرسه گریزانست ، ومن یکایك را بازمیکنم .

۱ـ از خرد گریزانست ، باین دلیل که از اینهمه کیشها که هست پیروان هیچکی بداوری خرد خرسندی نمیدهند و ما همیشه دیده ایم که با هر یکی که بگفتگو پردازیم و خرده گرفته‌بگوییم این ها که شما باورکرده‌اید باخرد راست نمیآید میگویند، «مگر می توان دین را باخرد سنجید؟!..» بارها شنیده ایم که میگویند ، «عقل چیز دیگر است وایمان چیز دیگراست». بدینسان آشکاره از خرد گریزانند ، و دراین باره همگی یکسان میباشند .

۲ـ از دانشها گریزانست ، باین دلیل که از سالهاست دانشهای نوین رواج گرفته و امروز همگی جوانان از پسر و دختر آنها را درس میخوانند و فرا می گیرند ، و چنانکه گفتیم همه آنها با کیشهایی که هست نا سازگار میباشد و هیچکس ازعلماء این نمیتواند که بآنها پاسخ دهد . دراین چندسال کاریکه اینان دربرابر دانشها کرده‌اند بیش ازآن نیست‌که نخست تادیر زمانی دانشهارا بی میکردند وآنها را بیدینی میخواندند و خوانندگان آنها را بیدین شناخته آزار وشکنجه دریغ نمیگفتند، ولی سپس‌چون دانشها پیش رفت اینان‌هم سود خود را درخاموشی دیدند و اکنون توگویی هیچ آگاه نیستند وسرشان را پایین انداخته بکار خود میپردازند . اگر یك شاگرد دبیرستان یایك‌کشیش یا ملای بزرگی بسخن درآید و پرسشهایی کند ازپاسخ درمانند و بیش‌ازاین نتوانند که او را بیدین خوانند و بایرخاش از پیش خود دوررانند.

آنهمه زباندرازیهاکه مادیان بدین‌کردندوآنهمه ایرادها کهگرفتند ، وگستاخانه هستی آفریدکار را انکار کردند و بجاویدانی روان ریشخند ها نمودند آیاعلما چه پاسخی بآنها دادند وچه‌کاری کردند؟!.. جزاینکه خود را بناشنیدن زدند وپی‌کار خود را گرفتند .

۳ ـ ازآیین زندگانی گریزانست ، باین دلیل که از دیرگاه بزبانها افتاده‌که دین مایهٔ پسرفت زندگیست و درنتیجه همین باور است که در همه جا

دین را بکنار میگزارند و قانونهای دیگری از خودشان روان میگردانند ودر جهان اسلام نیز چه در ایران و چه درعثمانی و چه دردیگر کشورها همینکه جنبشی از سوی توده بنام پیشرفت دادن بکشور پدید آمد یکی ازنخستین‌کارهای ایشان این شد که با دین که آنرا جلوگیر پیشرفت کشور میشماردند نبردکنند ومن گفتم که در جنبش مشروطه در ایران هم این کار را کردند وآشکاره گفتار ها درباره ناسازکاری دین با زندگانی نوشتند ، و علماء نه تنها پاسخی نگفتند ونتوانستند داد ، با رفتاریکه خود پیش گرفتند و مشروطه وآزادی را که بی‌هیچ‌گفتگو مایه پیشرفت هرکشور است آخشیج دین دانسته وآزادیخواهان را بیدین شمردند بدرستی اندیشه آنان گواهی دادند .

شما آشکاره می بینید امروز مسلمانان حال بسیار بدی می دارند و گرفتار پستی زندگانی شده اند و این بیش از همه نتیجه کیشهاست‌که میدارند وبازمان ناسازکار میباشد .

چیزی باین زبونی و بی ارجی شما آنرا دین مینامید ، و بدتر از همه اینکه آنرا از خدا میشناسید . نیك بیندیشید آیا این خدا را کوچك شمردن و خوار گرفتن نیست ؟! .. دینی که خدا برای جهانیان میفرستد باین زبونی باید بود ؟! .. من میپرسم، اگر در یك دیهی دیهبانی قانونهایی گزارد که با خرد نسازد وبادانشها راست نیاید وخودمایه ویرانی دیه باشد ـ آیا چنین کاری مایه کمی آن دهبان نخواهد بود ؟ !.. من نمیدانم شما باچه گستاخی اینهارا دین مینامید و از آن خدایش میشمارید ؟ ! .. باچه‌گستاخی اینها را بنام‌پیغمبر پاك اسلام میخوانید ؟ ! .. ناگزیرم آشکاره‌بگویم شما نام وآوازه آن پاکمرد بزرگوار را دستاویز هوسکاریها و سود جوییهای خود ساخته اید . آیا برای این چیزهای بیهوده وبی ارج است که خدا فرستاده فرستاده ؟ ! .. آیا برای این دستگاه زبون وقاچاق است‌که پیغمبری همچون پاکمرد اسلام برخاسته ؟!... از سخن خود دور نیفتیم ، این دینیست که شما میشناسید و در برابر همه‌چیز زبون و ازپیش چیزهمه گریزانست . لیکن دین پاکی که ما میشناسیم وبخواست خدای بزرگ به پیشرفتنش میکوشیم ،

چنانست که نه تنها از خرد گریزان نیست ، و نه تنها سراسر با خرد سازکار است، خود آموزگار خرد ها میباشد . این ما بوده ایم که بخرد ارج گزارده ایم و آنرا بزرگ گردانیده ایم، و این عنوان از ماست که « دین باید بخرد ها تکان دهد وآنها را نیرومندگرداند وبه پشتیبانی خود برانگیزد» این را نوشته‌ایم وخود نیزبجایش رسانیده ایم ، وگواه این گفتار نبرد هاییست که با اروپاییگری و سخن بافی و رمان نویسی و لقبهای پوچ و صوفیگری و خراباتیگری و بیدینی کرده ایم ، و این با پشتیبانی خرد ها بوده که از همه این نبرد ها فیروز درآمده‌ایم . خرد ها را بتکان آورده وبا یاری آنها خود پیش رفته ایم .

چنانست که نه تنها از دانشها گریزان نیست ، و نه تنها بادانشها همه راست است ، خود همدوش و همگام دانشهاست و از لغزشهای آنها نیز جلو میگیرد ، و گواه این گفتار هاییست که درباره جان و روان ، و در پیرامون خرد ، و در پاسخ مادیگری ، و در معنی آدمیگری و جدایی آن ازجانوران نوشته ایم وهمه میدانند .

چنانست که نه تنها از آیین زندگی گریزان نیست و نه تنها بزیان آن نیست ، خود بنیاد گزار آیین زندگی میباشد . این عنوان را ما کرده ایم که دین باید آیین بخردانه ای برای زندگی بگزارد ، و همیشه گفته ایم دین برای شناختن معنی جهان وآیین زندگانیست، وتاکنون گامهای بسیاری دراین راه برداشته ایم .

یکچیز دیگری که باید بگوییم اینست که گوهر اسلام یا بنیاد دین که شما نامش برزبان می رانید و بیگمان معنایش را نمیدانید ، و بیگمان به آن دسترس نمیدارید ، همینست که ما بنام پاکدینی میداریم وبخواست خدای‌جهان به پیشرفتش میکوشیم و استوار ترین شالوده برای آن میگزاریم .

من‌نمیدانم‌شما بچه دلیل وبچه بهانه باما میجنگید ودرراه چه‌میجنگید ؟!.. نمیدانم پشت‌گرمی تان بچیست که چنین بیباکی مینمایید ؟! . . همه چیز ها بر کنار، تنها مادیگری را بدیده گیرید ، مادیان هستی خدا را نمیپذیرند ، وبجهان

دیگر باور نمیدارند، روان را درکالبد آدمی نمی شناسند، و بخردی‌که داور نیك و بد و شناسنده راست و دروغ باشد باور نمیکنند ، وآدمی را نیکی پذیر نمیدانند ، و دین را همه فریب میشمارند ، و برانگیختگان را دروغگو مینامند و جهان را جز نبردگاهی نمیشناسند و برآنند که هر کس باید تنها دربند خود باشد و پروای دیگران ننماید . این بدآموزی‌که چند دانش راهم به پشتیبانی خود برانگیخته چنانکه میبینید ریشه همه چیز را بر می‌اندازد، من میپرسم ازاین صد هزاران پیشوایان دین درسراسر شرق کدام یکی پاسخ‌آن برخاسته وکدام نبرد را باآن کرده اند؟!..درجاییکه ما ازگام نخست با آن‌در نبرد بوده ایم وهستیم و به پشتیبانی خدای آفریدگار پیشرفت بسیارکرده ایم. من میپرسم چگونه شما سزا میشمارید که باما از در دشمنی در آیید ؟ ! . برسرچه ؟!.. در راه چه ؟!.. من نمیدانم شما خدا را چه میشناسید و چه پیوستگی میان خودتان با اومیپندارید که بدینسان دلیر شده اید وبیباکانه بهمه چیز پشت پا میزنید .

در اینجا دیگرتاب نیاورده وسخنم را بریدند و باز همه بگفتگو در آمده هیاهوکردند. گفتم ، چنانکه گفته ام دراین نشست از شما سخنی نخواهم شنید من این گفتگو را (با اندکی کمی و بیش که ناگزیر در نوشتن رخ دهد). گفتاری کنم و در مهنامه بچاپ رسانم. شما نیز یکی دو هفته نیك بیندیشید تا بتوانید از روی بینش پاسخهایی دهید و برای آنکه کارتان آسان باشد اینك چند پرسشی میکنم که تنها درپی‌پاسخ آنها باشید وسخنان دیگر را رها کنید. اینست آن پرسشها ،

۱ـ این کیشهای پراکنده گوناگون که از اسلام جدا گردیده وامروز رواج میدارد آیا توان برواج آنها کوشید و همچون پنجاه سال پیش پابستگی مردم را بآنها بیشتر گردانید ؟!.. آیا چنین کاری سرا یا زیان نباشد ؟!..

۲ـ گوهر یا اصل اسلام که میگویید ، آیاهست ومردم دسترس بآن میدارند ؟!.. اگر هست ودسترس میدارند چرا آنرا بمیان نمیگزارند و کیشهای پراکنده را رها نمیکنند ؟!.

۳- آیا علما یاکسان دیگری میتوانند این کیشها ودیگر گمراهیها را از میان بردارند و اسلام را بگوهر خود برگردانند ؟!.. آیا این کاریست که هرکسی تواند ؟ ! . . اگر چنین است چرا تا کنون نکرده اند وبه آن بر نخاسته اند ؟ ! . :

٤- شما بگفته های ما چه ایرادی میگیرید وبرای چیست که گله میکنید و بما نمیپیوندید ؟ ! . .



بدینسان گفتگو بپایان آمد و آن سه تن برخاستند ودر رفتند وگمان نمیرود که دوباره باز آیند و یا دربند پاسخی باین پرسشها باشند . ولی این پرسشها تنها از آنان نیست و از همه کسانیست که از پیمان گله می نمایند و بدستاویز هواداری از در دشمنی میآیند . بهمه آنان میگوییم : از نشستن و گله کردن سودی نباشد . شما اگر درپی نتیجه میباشید ودلتان بتوده میسوزد و راستی را دین میدارید باین پرسشها پاسخ دهید تابدانیم چه میگویید.

ما از این درشگفتیم که از کیشهای پراکنده گفتگو میکنیم و زیان آنها باز مینماییم ، و بیپا بودن هریکی را روشن میگردانیم، واندازه گرفتاری توده ها را نشان میدهیم و سپس به معنی دین و زندگانی درآمده هر یکی را چندانکه میباید روشن میگردانیم و صد ها صفحه را بدینسان پرمیکنیم، و دلسوزی مینماییم ، آنان در برابر همه اینها یك بهانه بسیار پوچی دست‌بازیده چنین میگویند : «خیر ! مردم عمل بدین نمیکنند و اگرعمل بکنند همه اشکالها مرتفع میشود !» با همین یك بهانه دلهای خود را شاد کرده آسوده مینشینند. اینست ناگزیریم زمینه را هرچه روشنتر گردانیم و جای هیچ بهانه نگزاریم و چنان باشد که همه بفهمند وبدانند که کسانیکه بآن بهانه‌ها دست میازند جز مشتی سودجو و بیدردی نیستند و این پراکندگی و پریشانی که میان مردم است‌میبینند ، وآشفتگی‌کار دین را تماشا میکنند، وکوچکترین تکانی بخودنمیدهند و جز در پی سود و خوشی خود نمیباشند .

نه سخنی میدارند که بما پاسخ دهند ونه پاکدلی‌که ازدر همراهی درآیند.

تاریخ هیجده ساله را چرا نوشتم؟.

-۱-

بار ها در پیرامون نوشتن این تاریخ سخن رانده ام وبازجای سخن باز است . چنانکه گفته ام با گرفتاریهایی که من در زندگانی میدارم ومیباید بکوشم و روزی بدست آورم، و با کوششهایی که در راه نوشتن وچاپ‌کردن پیمان بگردن‌گرفته ام، بسیار سخت است که آگاهیهای پراکنده‌ای را از اینجا و آنجا فراهم آورده و هوش واندیشه بکار برده تاریخ نویسم. پس باین‌کار چرا پرداختم؟..

چنانکه گفته ام چند چیزیکه مرا باین‌کار برانگیخت یکی این بود که دیدم کسی بآن برنخاسته و روز بروز زمان میگذرد و ما از آن پیش آمد ها دور تر و بیگانه تر میشویم و بیگمان دانستم‌که کسی بآن نخواهد برخاست و اگر هم برخاست چیز درستی از آب نخواهد درآورد.

یك جنبشی که نمونه غیرت توده است بیکبار از میان می‌رفت وپرده های ننگینی بروی آن‌کشیده میشد . درآن روز ها که من باین‌کار برخاستم یکدسته بزرگی چون درآن جنبش پا درمیان نداشته ویا اگر داشته شایستگی از خود نشان نداده بودند از اینرو همیشه بکاستن از ارج آن می‌کوشیدند و همینکه گفتگو بمیان می‌آمد چنین میگفتند: «چیزی بود دیگران پیش‌آورده بودند و هم خودشان از میان بردند». صد ها کسان این سخن را به زبان می‌داشتند. برخی ازایشان چنانکه شیوه ایشانست‌که در هرگفتگویی که پیش‌آید خود را آگاه از کار های سیاسی نشان دهند و راست و دروغ سخنانی‌از پیوستگی ایران با همسایگان خود رانند در اینجا نیز از خود نمایی زشت و لوس خود دست برنداشته بیکرشته گفته های بیمغز و پوچی برمیخاستند . تا آنجا که روزی یکی میگفت: «تبریز که یکسال ایستادگی در برابر دولت نمود پول ازلندن برای ایشان فرستاده میشد». یك سخنی را که هم دروغ

آشکار و هم سراپا ننگ است باین دلیری میگفت و بروی آن پافشاری نشان می‌داد . یازده ماه ایستادگی تبریز را که سراپا مایه گردنفرازی ایرانیان بوده زبان‌بریده بدینسان آلوده می‌گرداند . آن‌ایستادگی تبریز ازستارخان وهمراهانش آغاز یافت و اینان تا یکماه بیشتر نیازی بپول نداشتند . زیرا از جیب خود می‌خوردند و یا ازهمراهان خویش وام می‌گرفتند . تفنگ وفشنگ را نیزبسیاری از خودشان می‌داشتند و بدیگران نیز از انبار ارك میدادند . سپس چون کار بدرازی کشید کمسیون اعانه پدید آمدکه بارسید چاپی ازبازرگانان وتوانگران از هرکسی باندازهٔ توانایش پول می‌گرفتند وبمجاهدان روزانه (تنی دوقران) میدادند . سپس چون کار بزرگتر گردید وآوازه دلیریها و جانفشانیهای تبریز بهمه جا رسید ایرانیان در استانبول و باکو و قفقاز و پاریس و لندن بگرد آوردن پول وفرستادن آن به تبریز پرداختند وپیاپی پول بمجاهدان رسانیدند . بویژه انجمن سعادت استانبول که دستگیری بسیار بزرگی‌کرد . از سوی دیگر چون سراسر شهر بدست آزادیخواهان افتاد وانجمن ایالتی تبریز برپاگردیده خود را جانشین دارالشوری شناخت و بهمه جا این را آگهی داد در تبریز و دیگر شهر ها بگرد آوردن مالیات پرداختند و از آن راه نیزکمك بزرگی رسید . در ماههای آخر در تبریز بیست هزار تن مجاهد گرد بودند و بهمگی آنان روزانه داده میشد .

ببینید داستانی باین نیکی را که نمونه غیرت ومردانگی ایرانیان ونشانه همدستی آنانست در سایه رشك و پست نهادی بآن رنك وا می‌نمودند .

یکدسته دیگری‌که هریکی بیش یاکم دستی در جنبش داشته وکارهایی کرده بودند ، ازنبودن تاریخی درمیان بدروغ خود را ازبنیادگزاران جنبش و یا از کارکنان بزرگ آن نشان می‌دادند ، ومن بارها لافها و گزافه های اینان را میشنیدم و در شگفت میشدم . هرجنبشی یا پیش آمد بزرگی‌که دریك توده رخ میدهد و کسانی در آن پادرمیان می‌دارند باید تاریخ نویسان دانایی آن را بنویسند و نیکوکاران و بدکاران را ازهم جداگردانیده واندازه کار هریکی را نشان دهند . وگرنه این درنهاد آدمی نهاده‌که بکارهای خود دلبستگی

بیشتر دارد ویك کوشش کوچکی را از خود بسیار بزرگ شمارد . بویژه در جاییکه خردها سست و خویها پست باشد .

در جنبش مشروطه بیش ازهمه درس ناخواندگان وکمدانشان کوشیدند و بیشتر آنان کشته شده ویا پراکنده افتادند و چون کسانی نبودندکه در پی نام و آوازه باشند و بخودنمایی پردازند بسیار شناخته نشدند و بجای ایشان دروغگویان ولاف زنان بشناسانیدن خود برخاستند و چون کسی دربرابر ایشان نبود و پاسخی بایشان داده نمیشد دروغهاشان ریشه میدوانید و در آینده کمتر کسی دروغ بودن آنها را خواستی شناخت .

شنیدنی اینست که بسیاری از این لاف سرایان کتابها نوشته اند که هریکی آن جنبش را بقالبی یا رنگی که دلخواه خود او بوده انداخته وهریکی در میانه جای بزرگی برای خود باز کرده . این کتابها چاپ نشده و گمان نمیرفت که بزودی چاپ شود ولی درخانه ها ماندی و درآینده چاپ شدی و یا بدست تاریخ نویسی افتادی ومایه فریب او شدی .

یکی از آن کتابها اکنون در دست منست . یکمرد گمنامی که جز در تهران وشهر خود او درجاهای دیگر کمترکسی نام اورا شنیده داستان مشروطه را نوشته و خودرا یکی از پیشگامان نشان داده و سخن را تا آنجا رسانده که چون محمد علیمیرزا مجلس را بتوپ بسته او نیز همچون آزادیخواهان نهان گردیده و سپس از تهران بیرون رفته و بارنجهای بسیاری خود را به باکو رسانیده و درآنجا از سوی کمیته پیشوازش کرده و باو آگاهی داده‌اند که علمای عتبات بنمایندگیش برگزیده اند که به پترسبورك رود وبا دولت روس گفتگوکنند وآنان را از دادن وام بمحمد علیمیرزا باز دارد، واو این نمایندگی را پذیرفته وچون روسی نمیدانسته پانوف بلغاری را بترجمانی همراه برداشته و به پترسبورك رفته و در آنجا باکسان بسیاری دیدار کرده و بروزنامه ها گفتار نوشته وکاری را که میخواسته انجام داده ، وتا دیر گاهی نام « شیخ میرزاعلی مجتهد » وداستان کارهای او در روزنامه های روس نوشته میشده

ولی‌چون دراینمیان باآزادیخواهان روس بیوستگی پیدا کرده این بوده خواسته‌اند اورا بگیرند واو نهانی با رخت ناشناس‌گریخته وبیرون رفته . این داستان راکه سرا پا دروغ است چنان با نام ونشان یاد میکند که کمتر کسی دروغ بودن ان را دریابد، و برای آنکه نمونه‌ای ازسخنان او در دست باشد جمله های پایین را دراینجا می‌آوریم :

«روز دیگر رفتیم نزد وزیر مالیه مارا محرمانه پذیرفت چون نشستیم خودش آمد بایك سینی که سه پیاله شیر و قهوه بود ویك جعبه سیگار اندك پارسی میدانست‌که نیاز بترجمان نبود، من سرگذشتها سرودم . گفت علاءالملك آمد بشهر پتر سفیر مخصوصی بود که پول قرض کند برای شاه دولت‌روس از داد و فریاد های تو و پیغام آقایان نجف نتوانست قرض دهد وبعلاءالملك پیشنهاد کرد که از دولت فرانسه قرض کند و دولت روسیه را ضامن دهد و روس زبان داده است ضامن شود و علاءالملك اکنون بفرانسه برای قرض رفته ولی بدان من بتهران بوده وآخوند(؟) و مجتهد خیلی دیده‌ام مسلمان نیستم تقلید آقایان نجف هم‌نکنم ولی نمیدانم تورا چرا دوست دارم من برای دلخواه ودوستی تو نخواهم گذاشت دولت روس قرض بشاه دهد یاضامن شود فرانسه بدهد تو ازمن خشنود هستی گفتم بلی دست مرا گرفت وبرای پیمان فشار سختی داد گفت آسوده باش محمد علی پول نخواهد گرفت . عقل‌ندارد پول ندارد نتواند باملت بجنگد» .

این مرد یك‌کار شگفت دیگری کرده وآن اینکه داوید فریزر نامی‌از انگلیسیان‌که خبرنگار روزنامهای لندن و پس از توپ بستن مجلس در تهران بوده و کتابی در پیش‌آمد های آن زمان نوشته دراین‌کتاب او ما پیکره مردیرا می بینیم که زنده و سرپا ایستاده بخاکش فرو برده اند وتنها سر او در بیرون مانده و ریش پهن وانبوه اوبروی زمین‌گسترده شده . فریزر داستان او را ننوشته و تنها در زیر پیکره یك جمله نوشته که ترجمه اش اینست، «حکمران اسپهان شکنجه‌کهنه ای راکه زنده زیر خاك کردن گناهکار

باشد دوباره بکار انداخته ». حکمران اسپهان در آن هنگام اقبال‌الدوله بوده و با آزادیخواهان سختگیری می‌نموده و هیچ شکنجه دریغ نمیگفته . ولی چنین داستانی ما از او نشنیدیم ونمیدانیم داستان را فریرز ازکجا شنیده وسرچشمه آن‌چیست . ولی‌این‌مرد - این شیخ‌میرزا علی‌مجتهد یاشیخ‌عبدالعلی موبد بیدگلی می‌گوید آن‌پیکره ازمنست . روزیکه ازتهران می‌گریختم دربیرون شهر سربازان قراول مرا گرفتند وبا طناب پیچیدند و بدانسان زیرخاك کردند وچند ساعتی بودم تا یکی از سربازان را فرستادم از شهر پول گرفت و آورد و مرا رها کردند . اینست نمونه ای از کتابهاییکه گفتیم نوشته شده .

گذشته از اینها درایران آلودگیها فراوان گردیده . از یکسو چاپلوسی و گراییدن بتوانگران وزورمندان در دلها ریشه دوانیده . ازیکسو درسالهای آخر مایه ها بسیار کم شده وجوانان درس میخوانند و دانشهایی فرا میگیرند ولی این جربزه که یك کار گرانبهایی را انجام دهند بسیار کم دیده می‌شود. پس از همه اینها ، امروز کتاب نویسی یك پیشه ای شده وتنها برای پول درآوردن بآن برمیخیزند. من میدیدم اگراین تاریخ بماند ودرآینده نزدیك‌کسانی بآن برخیزند گذشته از آنکه از بسیاری از آگاهیها بی بهره خواهند ماند، عیب های دیگری درکار خواهد بود . زیرا ازیکسو خوی چاپلوسی آزادشان نگزارده ناگزیرشان خواهد گردانیدکه از جانفشانیهای مردان‌گمنام وکم‌زور چشم پوشند و بستایشهای بیجا ازدیگران پردازند، و ازیکسوکمی مایه نخواهدگزاشت چیز درستی از آب درآورند. پس از همه، چون خواستشان پول درآوردن خواهد بود هیچ یکی این نخواهدکرد که‌چند سالی رنج کشد و خود جستجو هایی کند و چنانکه شیوه بیشتری از نویسندگانست خواهند کوشید که کتابی را از اروپاییان در این زمینه بدست آورند و نوشته های نادرست او را کتابی سازند چنانکه در همه زمینه ها این رفتار را کرده اند وجغرافی‌کشور خودراهم از زبانهای اروپایی ترجمه کرده ونامهای آبادیها را چنان مینویسند که پیداستکه از یك زبان اروپایی برداشته شده :

پیش از نوشتن من یکی دو کتاب کوچکی در پیرامون مشروطه چاپ‌شده بودو سپس نیز چون برای پیش‌آمد مشروطه جا در تاریخ ایران بازکرده‌اند درکتابهایی که برای دبیرستانها نوشته میشود ازاین پیش هم‌آمد سخن میرانند. شما همینها را بخوانید تابدانید ترس و بدگمانی من بیجا نبوده. در یکی از کتابهایی که پیش ازنوشتن من چاپ شده چون بهنگام نوشتن و چاپ کردن آن علاء الملك وزیر معارف بوده تاریخ نویس چاپلوس چنین خواسته که نام او را نیز در کتابش ببرد. در کتابی که بنام نشاندادن جانفشانیهای آزادیخواهان بوده از علاءالملك که از درباریان محمد علیمیرزا و از دشمنان بنام مشروطه به شمار میرفته یادکرده وستایشها ازو سرزده وپیکره‌اش‌را نیزآورده وبدینسان چاپلوسی و پستی خود را هر کتاب یادگار گزارده.

در دیگری که آن نیز تنها از زورمندان سخن میراند وتاریخ جنبش ده ساله را دریك کتاب بسیارکوچکی جا داده دربارهٔکوششهای یازده ماهه تبریز و آن جانفشانیها و خونریزیها و سختی کشیها بدوسه جمله بس کرده و چنین می نویسد: «دسته ای از انقلابیون ازترس جان و مال بریاست مرحوم ستار خان و باقرخان رسماً درعقب سنگر نشسته ازپیش‌آمد قشون ارتجاع جلوگیری و ممانعت بعمل آوردند». این جمله نمونه شیرین زبانی تاریخ نگار است.

دریکی از کتابهاکه برای دبیرستانها نوشته شده جمله ای دیده میشود که مایه شگفت‌است. زیرا درگفتگو ازجنبش مشروطه ازسید جمال‌الدین اسد آبادی نام برده و اورا ازپیشگامان آزادیخواهی شمرده چنین مینویسد «مرحوم سید جمال الدین حزبی بنام «ام‌القری» در مکه بنیاد نهاد. این داستان پاك دروغست و سرچشمه آن اینست‌که عبدالرحمن کواکبی‌که یکی از دانشمندان سوریا بوده کتابی بنام «ام‌القری» بعربی نوشته و بچاپ رسانیده و زمینه کتاب اینست‌که نویسنده گردشی در کشور های اسلامی کرده و در همه جا علمای بنام را دیده و باآنان درباره گرفتاریهای مسلمانان گفتگو کرده و از همگی نوید گرفته که در ماه فلان سال فلان در مکه باشند و گرد هم آیند ودر بارهٔ آن گرفتاریها

بسکالش پردازند وراه چاره پیدا کنند وآن علماء همگی پذیرفته‌اند وآمده اند و گفتگو های بسیاری کرده اند . این چیزی است که کواکبی در آن کتاب بدرازی و گشادی می‌نویسد ولی ما می‌دانیم‌که عنوان آن رمان نویسی وافسانه نویسی است و راستی چنین داستانی رخ نداده، و شما تاریخ نویس ایرانی‌را ببینیدکه افسانه را راست پنداشته ، و سید جمال‌الدین را بجای کواکبی‌گرفته، ونام کتاب را بروی حزب (حزب پنداری) گزارده . این نمونه ای از اندازه هوش وجربزه تاریخ نویس است .

گذشته از اینها، سود تاریخ در داوری آنست . تاریخ برای این سودمند است که نیك را از بد و درست را از نادرست جدا گرداند و بدینسان درسی بخوانندگان تاریخ دهد ، و این داوری از کسی بسزاست که نیك را از بد بشناسد و جدایی میانه درستکار و نا درستکار گزارد . این کسان که ما میشناسیم آشکاره میبینیم بغیرت وگردنفرازی و جانفشانی ودرست کاری ارج نمیگزارند ومردانی‌را که دارای این خویها باشند خوار میشمارند و پیداست که چه داوری در تاریخ توانند کرد . من اگر بخواهم اندازه درماندگی اینان را در شناختن نیك و بد باز نمایم باید از زمینه سخن خود بیرون روم اینست بآن نمیپردازم . درماندگانی‌که دوست ازدشمن بازنمیشناسند و همیشه بترانه دیگران میرقصند و مردان جانفشان و بزرگی را که درتاریخ خود میدارند کنار نهاده و یکمشت یاوه بافان زمان مغول را باننگین‌کاریهایی که ازهریکی از آنان میشناسند بآسمان بر میدارند و تنها دستاویزشان گفته فلان شرقشناس وبهمان پروفسور میباشد - از چنین درماندگانی چه چشم توان داشت که تاریخ مشروطه را چنانکه سزاست بنویسند و داوری در میان جانفشانان و فریبکاران کنند ؟ ! .. چنین چیزی را چگونه توانند؟! ..

من در تاریخ مشروطه نشان داده ام که چند تنی از درباریان از ناصرالملك ومستوفی و مشیرالدوله ومؤتمن‌الملك وفرمانفرما و دیگران درزمان خرده‌خودکامگی (استبداد صغیر) درباغشاه نزدمحمد علیمیرزامی‌زیستند و درکابینه

مشیرالسلطنه وزیر بودند، که در کشتن مشروطه خواهان و فرستادن لشگر بر سر تبریز و درگفتگو با روسیان و بستن پیمان بزیان کشور همدستی داشتند ولی همینکه محمد علیمیرزا برافتاد بمیان مشروطه خواهان آمدند و از راهیکه ما میدانیم چه بوده جا برای خود باز کردند و سالیان دراز رشته کارهای دولت مشروطه را بدست‌گرفتند. من می‌دیدم باین‌کار آنان کسی ایراد نمیگرفت و بارها دیدم‌که چون گفتگو بمیان آمد ومن ایراد گرفتم در زمان پاسخ داده گفتند: «مگر آنان‌نمیخواستند نان بخورند؟ !» کسانیکه درسستی خرد تابانجا رسیده اند که جدایی میان نان خوردن و بکار توده پرداختن نمیگزارند چه توانستندی که در تاریخ داوری کنند ونیکان‌را از بدان جدا گردانند؟ !..

یك کلمه توانگفت: تاریخ نوشتن اینان نه تنها سودی ندادی زیانهای بسیار باخود داشتی و راستیها را از میان بردی، و این چیزی بودکه من خرسندی نتوانستم داد.

بزرگترین کانون شورش آزادیخواهی تبریز بود و در آنروز ها که جنگ و شورش در آنشهر برپا بود من جوان هفده وهجده ساله بودم و آن پیش‌آمد ها را ازنزدیك تماشا میکردم وباچشم خود میدیدم که مردان غیرتمند و گردنفرازی باچه شوری میکوشیدند و جوانان دلیر وجنگجو باچه خونگرمی جانفشانی مینمودند. خود ایرانیان بمانندآن جانفشانیها ومردانگیها که ازگرجیان و ارمنیان و قفقازیان دیده ام فراموش شدنی نیست، و این اندوهی در دل من شده بود که این کوششهای مردانه نوشته نشود واز میان رود ویاپیمایگان سود جویی بنام تاریخ نویسی برخیزند و بیکبار پرده بروی این سرگذشت ها و داستانها بکشند ویا اگر نکشند آنها را سبك وبی ارج نشان دهند، وبجای همه چیز بستایش از رویه کاران و میوه چینان پردازند، راستی را این اندوه بزرگی در دل من بود و این را بابای خود میدانستم که بنوشتن آن داستانها برخیزم، و چون پیش از آن تاریخ کوتاهی بعربی نوشته و درسوریا بچاپ رسانیده بودم ناگزیر شدم آنرا بزرگ گردانم و بفارسی یك تاریخی‌را دنبال نمایم.

کاغذ آبی پیمان

هشت صفحه از هر شماره که بروی کاغذ آبی چاپ میکردیم دراین شماره‌فراموش شده وهمگی بروی کاغذ سفید چاپ شده‌وگمان نمیکنم زیانی از اینرو بخواستاران برسد .

آگهی

از کتابهای دارنده پیمان کتابهای پایین هست و می توانند خواستاران با فرستادن بهای هریکی آن را بخواهند و یا از کتاب فروشی های تبریز و تهران بدست آورند :

۱ ـ بخش دوم تاریخ هجده ساله	۲۰ ریال
۲ ـ « سوم «	۲۰ «
۳ ـ « چهارم «	۲۰ «
۴ ـ « دوم شهریاران گمنام	۵ «
۵ ـ سوم «	۳٫۵ «
۶ ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان	۷ «
۷ ـ قانون داد گری	۳ «
۸ ـ بخش دوم آیین	۴ «
۹ ـ راه رستگاری	۷ «
۱۰ ـ دفتر دوم نامهای شهر ها و دیه ها	۱٫۵ «
۱۱ ـ آذری	۳ «
۱۲ ـ تاریخچه شیرو خورشید	۱٫۵ «